کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب جامع الاخبار

مؤلف متن شیخ صدوق (منسوب) محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر نوع خط نستعلیق تعداد سطر مختلف

جزء کتب اخبار زبان عربی عدد اوراق ۶۸

طول ۱۹ عرض ۱۱ شماره عمومی ۲۶۱۱۳

وقفی زین الدین جعفر زاهدی / خریداری تاریخ وقف / خریداری ۱۳۷۷

ملاحظات این نسخه در حاشیه می باشد

۲۷

اندازهٔ نوشته ها: مختلف

قادر مختار باشد نه موجب چراکه مخلوق واثر موجب هرگاه از
موجب جدا نگردد چنانکه سوختن از آتش وچون خدای تعالی
حادث نیست بلکه همیشه بوده وهست پس موجب نخواهد بود
بالکه مخلوقش حادث باشد ودیگر آنکه چون معلوم شد بنص واجماع
که غیر خدای تعالی فانی ونابود میشود ومخلوق غیر قادر مختار
از وجدا میشود لازم آید که خدای تعالی قادر مختار باشد ودیگر
آنکه آیات وروایات برین که خدای تعالی قادر است بسیار است
مثل اِنَّ اللهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وماننداِن وازین
معلوم شد که خدای تعالی قادر است بر همه چیز یعنی بر هر چیز که ممکن
باشد حاصل شدنش از خدای تعالی یعنی عقل قبول کند وروا
دارد صدور آن از خدای تعالی نه آنکه محال داند مثل آنکه
در آرد آسمان وزمین را در سوراخ سوزن تا با آنکه آسمان
وزمین را کوچک کرداند وسوراخ سوزن را بزرگ دوم
آنکه خدای تعالی عالم است یعنی همه چیزها را میداند وهمه چیز نزد
او حاضر است زیرا که جهل نقص است ونقص بر خدای تعالی

زیرا که این صفت کمال است و نبودنش صفت نقص و عجز و هر

چه بر خدای تعالی روا نیست به بدیهه عقل خصوصا که معلوم باشد

قدرت بعضی از مخلوقات حق تعالی که این هنگام لازم آید که

حق تعالی از همه ترویس تر از مخلوقات خود باشد و این باطل است

و همه مسلمانان بر آنند که او قادر مختارست و نقص بر او روا نیست

دیگر آنکه هر چه غیر خدای تعالی است حادث است یعنی نبوده است پس

پیدا شده و پیش از او چیزی دیگر بوده زیرا که معلوم است که وجود

هر موجود که غیر خدای تعالی است از غیر است پس غیر پیش از آن موجود

باشد پس خدای تعالی پیش از همه عالم که غیر خود است موجود باشد

پس عالم حادث باشد دیگر آنکه هر چیز که غیر خداست فانی شدنیست

میشود با جماع و نص مثل قول خدای تعالی کل شیء هالک الا

وجهه یعنی هر چیز که موجود است نابود شونده و بر طرف شونده است

الا ذات خدای تعالی که باقیست و فانی نشود و مقرر شده نزد

علما که هر چه نابود و فانی شود حادث است پس عالم حادث باشد

و چون عالم حادث باشد پس پیدا کننده او که خدای تعالی است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الاول بلا اول کان قبله والآخر بلا آخر یکون بعده [illegible]

اما بعد [illegible]

قادر مختار باشد نه موجب چرا که مخلوق و اثر موجب هرگاه از
موجب جدا نگردد چنانکه سوختن از آتش و چون خدای تعالی
حادث نیست بلکه همیشه بوده و هست پس موجب شواذ بود
با انکه مخلوقش حادث باشد دیگر انکه چون معلوم شد بنص و اجماع
که غیر خدای تعالی فانی و نابود میشود و مخلوق غیر قادر مختار
از وجدا نمیشود لازم آید که خدای تعالی قادر مختار باشد دیگر
انکه آیات و روایات برین که خدای تعالی قادرست بسیار است
مثل ان الله علی کل شیء قدیر و مانند آن و ازین
معلوم شد که خدای تعالی قادرست بر هر چیز یعنی بر هر چیزی که ممکن
باشد حاصل شدنش از خدای تعالی یعنی عقل قبول کند و روا
دارد صدورش از خدای تعالی نه انکه محال داند مثل انکه
در آرد آسمان و زمین را در سوراخ سوزن نه با انکه آسمان
و زمین را کوچک کرداند و سوراخ سوزن را بزرگ دوم
انکه خدای تعالی عالم است یعنی همه چیزها را میداند و هر چیز نزد
او حاضرست زیرا که جهل نقص است و نقص بر خدای تعالی

روایت بعض از مخلوقات او عالم است پس چیزی از مخلوقات خود
زبان تر و واپس تر باشد و بسیتواند بود که من عرف نفسه فقد عرف ربه
اشارت باین باشد دیگر آنکه افعال پر مصالح و فواید از وی سر زده
مثل خلق آدمی و سایر حیوانات و آسمان و زمین که هر یک از اینها
مشتمل است بر امور غریبه و عجیبه و عقل هر عاقل حکم میکند بآنکه
کننده آن دانا و عالم است و این ظاهر است و هیچکس از مسلمانان
و غیره خلاف درین نکرده اند که خدای تعالی عالم است و این در
قرآن و احادیث بسیار است مثل ان الله بکل شیء علیم و ازین
معلوم شد که خدای تعالی عالمست بهمه چیزها و همچنین از مساوات
چیزها نظر بخدای تعالی معلوم میشود عموم علم او یعنی عالمیت او بهمه چیز
سیم آنکه خدای تعالی حی است یعنی زنده است بآن معنی
که صفتی دارد که سبب صحت علم و قدرت او شده است و بعضی
میگویند که مجرد صحت علم و قدرتست و این بهتر مینماید و دلیل برین
عالم بودن و قادر بودن اوست چه چون اینها ثابت شد پس حی باشد
بی شبهه زیرا که علم و قدرت بی حیات ممکن نیست و دیگر آنکه

لیجعل ذلك فالصابر منهم و یحلی تمه
ثبته و نحیه انه خبیر بصیر الباب الاول
مشغول بهو جمع و بعض العوامل
الفصل الاول
و فیه فصول الفصل الثانی فی النعم التی ینعم
فی معرفة الله الفصل الثالث فی العقل فی ان
الفصل الثالث فی سورة البقرة ان
قال الله تعالی فی خلق السموات والارض واختلاف
فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلك التی تجری
الليل والنهار والفلك التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل
فی البحر بما ینفع الناس فاحیا به الارض
من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل
دابة و تصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض
لآیات لقوم یعقلون
و قال النعم ... السورة
یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم

حیات صفت کمال است و عدم او نقص است و نقص بر خدای تعالی
روا نیست **چهارم** آنکه خدای تعالی مرید و کاره است
یعنی میداند که فلان چیز و پیدا شدن آن نفع بمخلوقات او
دارد و میخواهدش پس خلقش میکند یا امر به پیدا کردن آن
میکند و میداند که فلان چیز و خلق او مضرت بایشان میرساند
و نفعی ندارد وجودش و ترکش نافع است و میخواهد ترکش را
پس ترکش میکند یا نهی مینماید از پیدا کردنش و دلیل این
ظاهر است از ایجاد و پیدا کردن چیزی در وقتی نه در وقت
دیگر و این پیشتر نیز ظاهر شد بلکه عین علم و قدرت است و همه
کس باین قایلند و در قرآن و حدیث نیز هست **پنجم**
آنکه خدای تعالی مدرک است یعنی درمی یابد و میداند چیزها را
که ما بآلات و حواس میدانیم و درمی یابیم پس سمیع و بصیر باشد
و مشهور آنست که مراد بسمیع و بصیر آنست که آنچه ما بگوش می شنویم
و بچشم می بینیم و آنچه تواند [illegible] شنویم و نه بینیم خدای تعالی
علم بآن دارد و از امیداند نه آنکه از آنها می بیند و می شنود

لعلکم تتقون الذی
خلقکم والذین من قبلکم لعلکم
جعل لکم الارض فراشا والسماء
بناء وانزل من السماء ماء فاخرج
به من الثمرات رزقا لکم فلا
تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون
و قال در سوره آل عمران ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار
لایات لاولی الالباب و قال در سوره
الاعراف ان ربکم الله الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام
ثم استوی علی العرش و در سوره [illegible]
اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض وما خلق الله من شیء
وان عسی ان یکون قد اقترب
اجلهم و در سوره ق افلم ینظروا
الی السماء فوقهم کیف بنیناها
وزیناها وما لها من فروج
و در سوره الذاریات و فی الارض آیات
للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون
و فی السماء رزقکم
وما توعدون و در سوره
الغاشیة افلا ینظرون
الی الابل کیف خلقت
والی السماء کیف
رفعت والی الجبال
کیف نصبت والی
الارض کیف سطحت

وبرین تقدیر اینها داخل تسلسل می‌شوند وسبب جدا کردن اینها
وصحت دیگر شمردن معلوم نیست و می‌تواند بود که سبب آن ذکر
اینها باشد تنها و ذکر نا کردن ملموسات و مشمومات و مذوقات در
آیات و اخبار مثل ان الله سمیع بصیر و هو یدرک الابصار و سبب
اختصاص و عدم ذکر اتصاف خدای تعالی بلامسه و شامه و ذائقه
با آنکه علم بملموسات و مشمومات و مذوقات نیز دارد چنانکه در
بحث مذکور است که اینها نزدیکند بمشابهت اجسام
و اطلاق اینها موجب توهّم جسمیت می‌باشد و دیگر می‌تواند که سبب
ذکر اینها با وجود دخول در علم دفع توهم آنکه خدای تعالی علم بجزئیات
که بگوش می‌شنویم و بچشم می‌بینیم نداشته باشد چرا که اینها
بآلت می‌شود و لهذا جمعی از حکما توهم کرده اند که خدای تعالی
علم بجزئیات ندارد و بعضی دیگر گفته اند اینها زاید بر علم است و جاییست
آنکه حاصل می‌شود خدای تعالی را بشنیدنها و دیدنها بجمال کیفیت
که بچشم می‌بینیم و بگوش می‌شنویم و اینعزرا می‌توان فهمید از تجرید
حضرت خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس سره و نور ضریحه

وقال الحکم ... اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه
و ... امیر المؤمنین علیه السلام ...
الصانع ... البعرة تدل علی البعیر
والروث ... وآثار القدم تدل علی المسیر
... الکثافات ... اللطیف الخبیر
... وقال ... الصنع ... یستدل علیه
الفصول ... معروف بالدلالات
المشهورة بالبینات ... جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
سئل ... علی الصانع ...
بالدلیل ... الخلق ...
... فعلمت ان ... علی بن موسی الرضا علیه السلام
... الحسین بن علی ...
قال ... امیر المؤمنین علیه السلام ...
وعن ابی عبد الله ...
واما الآیات ... ان الله ...
فلیس ... عند الله ...
وقال ... العلم ...

وظاهر اکه امری زیاده بر علم نیست ودرین مقام صفتی غیر علم وزاید
بر علم چیز دیگر نیست ودخول ان در علم مضر نیست مثل دخول اراده
در علم وکلام در قدرت نزد ایشان ومیتواند که سبب ذکران باشد
که مذکور شد والله اعلم ششم اینکه سرمدیست یعنی قدیم وازلی
وباقیست وابدی وقدیم وازلی انست که همیشه بوده است وهرگز نبوده
که نبوده باشد ووجودش را اول نیست وباقی وابدی اینکه همیشه
خواهد بود وهرگز نخواهد بود که نباشد ووجودش را اخر نیست
زیرا که ثابت شد که واجب الوجود است پس محال باشد بر وعدم
سابقا ولاحقا واینها را بعضی از صفات شمرده اند چرا که لازم
واجب الوجود بودن خدای تعالی اند چنانکه معلوم شد پس احتیاج
بذکر ندارد هفتم اینکه خدای تعالی متکلم است یعنی سخن
گوینده است ودلیل برین بسیار است یکی اینکه بی سخنی کالست
وعدمش صفت نقص وادمی متصف است بان پس اگر خدای تعالی
متصف بان نباشد ناقص باشد بلکه کمتر از ادمی وخدا پاک از ان باشد
ودیگر اینکه معلومست که قران کلام وسخن خداست پس خدای تعالی

متکلم و سخن‌گوی باشد و در قرآن سخن بخود اسناد کرده است صریحاً
مثل و کلم الله موسی تکلیماً یعنی سخن کرد خدای تعالی با موسی سخن کردنا
و هیچ خلاف درین نیست که خدای تعالی متکلم است و خلاف در
معنی کلام است آنچه اهل حق را اند است که کلام خدای تعالی عبارتست از
حروف و اصوات که شنیده و خوانده می‌شود مانند کلام آدمیان
و متکلم مطلق آنست که تکلم و سخن کردن از و صادر شده باشد
و با و قایم باشد و او باین معنی متصف باشد نه آنکه کلام با و قایم باشد
مثل آنکه ضارب کسی است که ضرب را کرده است و ضرب از و
صادر شده و او بآن متصف است نه آنکه ضرب با و قایم باشد
چرا که مصدر می‌باید که بفاعل قایم باشد نه حاصل بالمصدر و لیکن فرق
میانه تکلم و سخن کردن خدای تعالی و آدمی هست بآنکه آدمی موجود می‌سازد
سخن را یعنی حروف را در هوا بسبب حرکت زبان در دهن و خدای تعالی
موجود می‌سازد در هوا بسبب چیزی دیگر مثل درخت زیتون که
بحرکت آن موجود ساخت سخن کردن را با موسی علی نبینا و علیه السلام
مثل آنکه خدای تعالی سمیع و بصیر است بغیر چشم و گوش را دمی

سمیع و بصیر است بچشم و گوش پس بودن قران کلام خدا چنین
خواهد بود که خدا پیدا کرده باشد ان حروف مسموعه را در هوا
بواسطه حرکت لسان جبرئیل علیه السلم یا بحرکت چیزی دیگر و ملایکه
یاد گرفته اند و خوانده بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و ان
حضرت یاد گرفته و بر اصحاب خوانده اند و ایشان نوشته و یاد گرفته اند
و مانند ان و دلیل بر انکه متکلم بودن این معنی دارد و معنی کلام اینست
از لغت و عرف ظاهر است چه کلام نزد همه کس عبارت از سخن است
و سخن صداییست که می شنوند و از ان چیزی می فهمند و این واضحست
و متکلم در لغت کسی را میگویند که تکلم که مصدر است باو قایم باشد
نه چیزی را که حروف و اصوات باو قایم باشد و این نزد اهل علم
مشخص که حروف میده اند ظاهر است و قطع نظر از ین کرده میتوان
بود که متکلم ان باشد که حروف و اصوات باو قایم باشد زیرا که نزد
علما ثابت شده که کلام که عبارت از حروف و اصواتست قایم
بهواست نه باد م سخن کننده پس اگر انکه کلام باو قایم است متکلم باشد
باید که هوا متکلم باشد و ادمی اصلا متکلم و سخن کننده نباشد و همچنین لازم

قال الله تعالی ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون
وما الله یرید ظلما للعالمین
ولا یرضی لعباده الکفر
یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر
وقال فی سورة النحل ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی

الباب الثانی
وفیه فصول

الفصل الاول فی الادلة

مراد که خدای تعالی متکلم بکلام لفظی باشد واین باطل است ببدیهه
عقل واتفاق واین سخن واضح وروشن است ونمیدانیم که اثبات کنندگان
کلام نفسی از برای خدای تعالی ونفی کنندگان آن از وجه جلالت
چرا ازین غافل شده اند ونتوانستند بود که مراد از متکلم صاحب قوت
خاص باشد که آن موجب تکلم وسخن کردن باشد بکلامی که آن عبارت است
از حروف واصوات داشته باشد بهر حال شک نیست که حروف
واصوات مخصوصه کلام الله است وچنین چنین باشد که همه طفلان وزنان
میدانند که اگر خوانده میشود از مابین دفتین کلام الله است وخواندن
وشنیدن ونوشتن ودانستن احکام دیگر بران مترتب است مثل
حرام بودن مس کردن آن بی طهارت واحکام شرعی ثابت کردن
و همه اینها بحروف واصوات است واین ظاهر است وانکارش مکابره
است وغالبا که هیچکس انکار نتواند کرد که آدمی متکلم بکلام لفظی است وحروف
واصوات کلام اوست واین نیست مگر بواسطه آنکه زبان را حرکت
داده است وحرف چند را بوجود آورده وبهوا قایم ساخته و
همچنین متکلم بودن خدای تعالی را بکلام لفظی وآنکه حروف واصوات

فی سورة العمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه

وقال فی سورة آل عمران لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین

وقال فی سورة الانعام واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ

وقال فی سورة الاعراف یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی ویمیت فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته

وقال فی سورة الانفال یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون

کلام اوست اگرچه کلام نفسی نیز میباشد که آن عبارتست از
معنای کلام لفظی مثل معنای قال موسی که گفت موسی در زمان
گذشته و معنی صلّ که نماز گذار است پس قول جماعتی که میگویند
که چون متکلم که صفت خداست و متکلم نیست که کلام باو قایم باشد
و کلام صفت خداست و صفات او قدیم میباشد نه حادث و معنی
ندارد که حروف و اصوات حادثه صفت خدا باشد پس کلام خدای تعالی
معنی قدیم قایم بذات حق تعالی باشد و این معنای این حروف و
اصواتست پس خدای تعالی متصف باین باشد نه بان باطل باشد
چنانکه معلوم شد و بر تقدیری که صحیح باشد لازم می آید که متکلم در عالم
نباشد و لفظ کلام نباشد بوجود تخیل و قصد معنی لفظی کسی را متکلم گویند
و معنای لفظ قال موسی مثلا که خبر دادن حق تعالی است در وقت
خاص بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که موسی چنین گفت قدیم باشد
و همچنین معنای صلوة و سایر امرها و نهیها با آنکه مخاطب و تکلیف
حادث است و مفاسد این قول بسیار است در رساله محل ذکر
اینها مفصلا نیست و در محل خود ذکر یافته هشتم آنکه

خدای تعالی صادق است یعنی راست گوست و هر چیز که او خبر داده
همه حق و درست است و خلاف در آن نیست زیرا که کذب
نقص و قصور است و آن بر خدای تعالی روا نیست دیگر آنکه کذب کسی
میگوید که جاهل باشد بآن یا محتاج و خدای تعالی از هر دو بریست
دیگر صدق او در آیات و اخبار مذکور است و کسی در آن خلاف
نکرده و باید دانست که وجود و همه این صفات عین ذات حق
تعالی است و زاید بر آن نیست یعنی نیست آنکه خدای تعالی چیزی باشد
و وجود و علمش چیزی دیگر و آن موجود باشد بآن وجود و عالم باشد
بآن علم بلکه خدای تعالی بخود موجود است چنانکه روشنی آفتاب که
بخود روشن است نه بروشنی دیگر و بنفس خود عالم است نه بعلم زاید مثل ما
یعنی آن اثری که از ما بواسطه وجود زاید و علم زاید حاصل میشود
کمال و نهایت آن اثر بر ذات خدای تعالی مترتب میشود بی وجود
و علم زاید و همچنین است سایر صفات و دلیل این ظاهر است و آن
وجوب وجود است یعنی بودن خدای تعالی واجب الوجود و لازم
و انفکاک وجود از او و احتیاج او بغیر محال است پس صفات او

همه غیر او باشد چنانچه مذهب حکما و معتزله و علمای ما رحمهم الله است
که اگر زاید باشد اگر واجب باشد تعدد واجب لازم آید و اگر واجب
نباشد پس ممکن قدیم باشد زیرا که خدای تعالی محل حوادث نیست
پس تعدد قدما لازم آید و این هر دو باطل است چه غیر خدا
ممکن است و حادث چنانکه معلوم شد و با وجود آن علت میخواهد
و علت غیری نمیتواند بود و آن ظاهر است و اگر خدای تعالی
باشد لازم می آید که یک چیز هم فاعل باشد و هم قابل و ثابت
شده است که یک چیز این هر دو نمی تواند بود و دیگر آنکه در قدرت
دور و دور لازم می آید پس زاید نتواند بود و غیر آن نیز چنین
باشد با وجود آن مسبوق بعلت و اراده خواهد بود پس قدیم نباشد
بلکه حادث باشد و حادث نتواند که صفت خدای تعالی باشد زیرا
که خدای تعالی محل حوادث نیست و دیگر آنکه علت خواه خواست
و نمی تواند بود که علت داشته باشد چنانکه گذشت **فصل**
سیم در بیان صفات سلبی یعنی صفاتی که حق تعالی بآن موصوف
نباشد و منزه باشد از آن و آن هفت است اول آنکه شریک ندارد

[illegible] حدثنا محمد بن ابراهیم الطالقانی قال حدثنا عبد العزیز بن یحیی الجلودی [illegible] بالبصرة قال حدثنا محمد بن زکریا قال حدثنا [illegible] ابن عیاش قال حدثنا ابو عوانه عن عثمان ابن مغیرة عن ابی صادق عن ربیعة بن ناجد عن علی ابن ابیطالب ع قال سمعت رسول الله صلعم یقول [illegible] نور واحد [illegible]

فصل فی فضائل امیر المؤمنین [illegible] قال الله تعالی فی سورة المائده انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون

حدثنا الحاکم الرئیس الامام مجد الحکام [illegible] ابو منصور علی بن عبد الله [illegible]

یعنی ممکن نیست دو خدا نیست زیراکه اگر دو باشد محال لازم می اید چراکه
اگر یکی ارادهٔ حرکت جسمی نماید در وقتی و دیگری ارادهٔ سکون
همان جسم نماید در همان وقت پس اگر مراد هر دو براید لازم
اید که یک جسم در یک وقت هم متحرک و هم ساکن باشد و این
محال است و اگر مراد هیچ یک بر نیاید لازم اید که جسم نه متحرک
و نه ساکن باشد و این نیز محال است و عجز هر دو نیز لازم اید و اگر مراد
یکی براید ترجیح بلا مرجح لازم اید که محال است یا عجز ان دیگر
و این نیز محال است و نمی تواند بود که هیچ یک اراده ان نکنند
چراکه عجز لازم می اید و همچنین اگر یکی اراده کند و ان دیگری که عجز
ان دیگر لازم می اید و ان هم محال است و دیگر ترجیح بلا مرجح لازم
می اید چه نسبت هر دو بهم مساویست و این ظاهر است و دیگر انکه
ببدیهه میدانیم که ارادهٔ واجب ممکن را محال نیست و گویا که باین
اشاره کرده خدای تعالی بقول او لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا
دیگر انکه واجب عین وجود است چنانکه معلوم شد و وجود یکی است چنانکه
ثابت شده در محل خود پس واجب یکی باشد دیگر انکه نفی شریک

و اثبات وحدانیت در قرآن بسیار است مثل قل هو الله احد

یعنی بگو یا محمد که خدا یکیست و شهد الله انه لا اله الا هو یعنی گواهی خدای که

نیست خدایی بغیر از و ولا اله الا هو یعنی الله تعالی نیست خدا نه غیر او و غیر

اینها از ایات و اخبار نیز بسیار است و هیچکس در ان خلاف نکرده

دوم انکه خدای تعالی مرکب نیست یعنی جزو ندارد زیراکه اگر

مرکب باشد محتاج باشد در وجود خود باجزا و خدای تعالی جل جلاله

محتاج بغیر نیست والا خدا نباشد سیم انکه خدای تعالی جسم و جوهر

و عرض نیست و جسم جوهری را گویند که از او قسمت توان کرد در طول

و عرض و عمق و جوهر ممکنی را گویند که در موجود شدن خود احتیاج

بمحل که در ان در اید نداشته باشد و عرض ممکنی است که در وجود خود

محتاج بمحلی باشد که در ان در اید مثل سیاهی و سرخی و گندی

و شیرینی و ترشی و دلیل بر نفی اینها انست که اینها ممکنند و محتاج

و خدای تعالی واجب الوجود است و غیر محتاج چنانکه معلوم شد و همچنین

خدای تعالی متحد بغیر نیست و اتحاد انست که دو چیز یکی از ان شود

و این ظاهر است که محال است و خصوصیت نبوة از خدا تعالی ندارد

فقال رسول الله ص یا جبرئیل ان الناس حدیث عهد بالاسلام فاخشی ان یضطربوا ولا یطیعوا فعرج جبرئیل ع ونزل علیه [illegible] الی مکانه فقال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فقال رسول الله ص یا جبرئیل اخشی من اصحابی [illegible] فعرج جبرئیل ونزل علیه فی الیوم الثالث وکان رسول الله ص بموضع یقال له غدیر خم وقال له یا رسول الله ان الله تعالی یقول یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فلما سمع رسول الله ص هذه المقالة قال للناس انیخوا ناقتی فوالله ما ابرح من هذا المکان حتی ابلغ رسالة ربی وامر ان ینصب له منبر من اقتاب الابل وصعدها وخطب خطبة بلیغة مشتملة علی وعظ [illegible] ثم قال یا ایها الناس الست اولی بکم منکم بانفسکم قالوا بلی یا رسول الله ثم قال قم یا علی فقام فاخذ رسول الله ص بیده فرفعه حتی اری بیاض ابطیه ثم قال الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ثم نزل من المنبر وجاء اصحابه الی امیر المؤمنین [illegible] واول من قال له عمر بن الخطاب فقال له بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة [illegible]

و همچنین خدای تعالی متحیز نیست یعنی در مکانی و جایی نیست مثل بودن ما

و سایر چیزهای مکانی در جایی که او را فرا گرفته باشد و او در آنجا

در آمده که توان گفت که او اینجاست یا آنجا زیرا که اگر چنین باشد

ممکن باشد و محتاج بآن مکان دیگر آنکه چنین باشد قابل اشاره حسی

و قسمت و دیدن باشد و خدای تعالی هیچ یک ازینها نمی تواند بود چه اینها

جسم و جسمانی اند و از مقوله ممکن دیگر آنکه مکان حادث است

پس خدای تعالی مکانی نباشد و بهمین ادله ثابت میشود نابودن خدای تعالی

در جهت و طرف و آنکه گویند خدا درین جانب است یا در آن جانب است

یا در بالاست یا در پایین بلکه خدای جل جلاله همه جا حاضر است

و موجود و نسبت او بجمیع جاها و طرفها مساویست چیزی از و دور

و چیزی بدو نزدیک نمی باشد و نسبت او بزمان گذشته و آینده یکی است

و همه چیزها پیش او حاضر و مشاهد است مثل حضور نفس ما پیش ما بلکه ظاهرتر

و مستبعد نیست که چیزی موجود باشد و در مکان و جهت نباشد زیرا که

نفس آدمی و علمش و سایر صفات او هست و معلوم است که آدمی گوشت

و پوست و استخوان نیست بلکه چیز دیگر است که او عالم و فاهم

و عاقل و مکلف و مثاب و معاقب است که عرب ازان تعبیر

بانا میکند و عجم بمن وان در جا یا و مکانی و جهتی نیست پس میتواند

بود که خدای تعالی در مکان و جهت نباشد و می تواند که من

عرف نفسه فقد عرف ربه اشارت بمثل این باشد و نیز حلول

در چیزی نکرده یعنی در چیزی فرو رفته مثل فرو رفتن سفیدی و بوی در

محل خود و دلیل این ازانچه گذشته ظاهر است بلکه این نفی

جسم و جسمانی بودن و مکانی بودن اوست پس بذکر احتیاج ندارد

و همچنین لذت و الم بر خدای تعالی روا نیست زیرا که اینها مخصوصند

با جسام و بی ترکیب و مزاج نمی باشند و خدای تعالی از اینها منزه است

چهادم آنکه محل حوادث نیست یعنی متصف بصفات

حقیقیه که حادث باشد نیست مثل اتصاف بعلم حادث و قدرت

حادثه و مانند ان بلکه صفات حقیقیه او همه قدیم می باشند بلکه عین او

چنانکه گذشت زیرا که صفت حقیقی که او بان متصف باشد صفت

کمال میباشد و عدمش نقص پس در وقتی که ان صفت نداشته باشد

ناقص بوده و کمال نداشته و ان محال است پنجم آنکه خدای تعالی

دیده نیست زیرا که هرچه قابل دید است و دیده می شود در جهت
و مکان است و جسم و جسمانیست و این دعوی ظاهر است از تعقل
معنی دیدن و از دانستن شرایط آن و خدای تعالی منزهست از اینها
چنانچه گذشت و قرآن نیز ناطق است بر نفی آن چنانکه فرموده
لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ و اخبار نیز در نفی این معنی بسیار است
ششم آنکه خدای تعالی غنی است و محتاج نیست بهیچ چیز در هیچ چیز
زیرا که آن نقص است و ناقص خدا را نشاید هفتم آنکه خدای تعالی
فعل عبث نمیکند و ظلم نمیکند و هیچ نوع قبیح از و سر نمیزند بلکه عادل و
حکیم است و افعال او همگی خوب و پسندیده و مشتمل بر حکمت
و مصلحت و معلل باغراض صحیحه است و وجه این ظاهر است چه عبث
و بی فایده و قبیح نقص و ظلم است و آن بر خدای تعالی روا نیست
بلکه بر هیچ عاقل مگر آنکه محتاج باشد بکردن آنها یا جاهل و این هر دو
از خدای تعالی منتفی است چنانکه گذشت و چنین تواند بود که از حق
سبحانه که اشرف اشیاست بلکه او را هیچ محال نسبت نیست عبث
و قبیح صادر شود چه اگر از او نعوذ بالله شیء از اینها واقع شود او را

غلاّ مذمت میکنند وسفیه ودیوانه اش میخوانند بلکه بعض اطفال

وزنان وکسی که چندان عقل ندارند نیز مذمتش میکنند واین

ظاهر است وانکارش انکار ضروریات وگوش بر قول قایلش

نمی‌بندد ودیگر آنکه در قرآن عزیز دال برین معنی بسیار است

مثل قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا

لِيَعْبُدُونَ ومثل أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا

وچون تواند بود که خدای تعالی افعال را بی سبب وعلت وفایده باشد

وحال آنکه صحت قیاس کردن موقوفست بر سبب وعلت داشتن

آن چه قیاس عبارتست از آنکه سببی که خدای تعالی از برای حکمی

منظور داشته باشد قیاس کننده چون آنرا در جای دیگر بیند گوید

که آن حکم اینجا نیز هست مثل آنکه گفته شود که شراب حرامست

ونجس بواسطه آنکه عقل آدمی را برطرف میکند پس فقیه بیند آن را در نبید

که آب مویز است گوید که این نیز حرامست ونجس باشد پس اگر

خدای تعالی اصلا سبب وعلت را منظور نداشته باشد چون قیاس کننده

قیاس نماید پس قایل بودن بقیاس ونفی نمودن افعال الله

وانه الاسم ... حذیفه قال قال رسول الله ص یا حذیفه ان حجة الله علیک بعدی علی ابن ابی طالب ع الکفر به کفر بالله والشرک به شرک بالله والشک فیه شک فی الله والالحاد فیه الحاد فی الله والانکار له انکار لله والایمان به ایمان بالله لانه اخو رسول الله ص ووصیه وامام امته ومولاهم وهو حبل الله المتین وعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها وسیهلک فیه اثنان محب غال ومبغض قال یا حذیفه لا تفارقن علیا فتفارقنی ولا تخالفن علیا فتخالفنی ان علیا منی وانا منه من اسخطه فقد اسخطنی ومن ارضاه فقد ارضانی ... حدثنا احمد ابن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن ابن محمد الحسینی قال حدثنی محمد ابن ابراهیم ابن محمد الفزاری قال حدثنی عبد الله ابن یحیی الاهوازی قال حدثنی ابو الحسن علی ابن عمر قال حدثنا الحسن ابن محمد ابن جمهور قال حدثنی علی ابن بلال عن علی ابن موسی ابن جعفر عن موسی ابن جعفر ابن محمد عن علی ابن الحسین عن الحسن ابن علی عن علی ابن ابی طالب عن النبی ص عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل ع عن اللوح عن القلم قال یقول الله تبارک وتعالی ولایة علی ابن ابی طالب ...

... عن علی ابن ابی طالب ع قال قال رسول الله ص انا مدینة العلم وعلی بابها ...

معلل بغرض بودن چنانکه مذهب مخالفین است ناقض و باعث است

دیگر آنکه چنین توان گفت که هیچ حسن و قبح و خوب و بد در عالم نیست
بحسب عقل بلکه اینها همه بمحض شرعست یعنی بد آنست که خدای تعالی
نهی کرده باشد از آن و خوب آنست که خدای تعالی امر کرده باشد بآن
بلکه بد و قبح عین نهی خدای تعالی است از چیزی مثل ولا تقربوا
مال الیتیم و خوب و حسن عین امر خدا بچیزی مثل اقم الصلوة
و هیچ چیز از خدا بد نباشد پس اگر خدا شراب خوردن را که موجب
قتل و فساد بسیار است حلال و مباح ساخت و واجب میکرد و این
نماز گزاردن و خضوع و خشوع نمودن و ریاضت نفس را که موجب
ثواب بسیار است و سعادت بیشمار حرام میکرد و نهی مینمود خوردن
شراب حسن و خوب می بود و گزاردن نماز و ریاضت نفس قبیح
و بد و این اصلا قصور نمیداشت و بر خدا جایز بود و همچنین واجب
ساختن قتل و آزار یتیم و حرام کردن احسان و نوازش یتیمان
بلکه بدوزخ بردن مطیع و به بهشت بردن عاصی روا می بود
اما نزد عقل مستبعد می نمود و نه عاقل تجویز این امور میکرد

و قال رسول الله ص حق علی علی کحق الوالد علی الولد

و من ابغض علیا

و من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله

ازین را اکبر تجویز میکنند که از عقل بهره و نصیبی ندارد زیرا که
عقل و دانش اینها فرع هوش و عقل است و چون آن پهوش عقل ندارد
اینها را عقلی نمیدانند و هرگاه که عقل از میان برخاست کشتن
امثال اینها بلکه بالاتر ممکن است و غالبا که سبب همین است قایل شدن
بانکه همه افعال بنده از خداست و او را اصلا در کردن افعال اختیار
نیست همین است و فرق نمیکند میان آنکه کسی دست باختیار جنباند
و یا از نردبان فرود آید و میان آنکه مرض داشته باشد که دست او
بی اختیار رجنبد و از بام بی اختیار بزیر افتد و با آنکه زانی و غیر او
از فساق را بدوزخ برد با وجود آنکه خود زنا و فسق را در او بفعل
آورده و او را اختیار و مدخلی در آن نیست و بنده عابد را تعظیم
و تکریم کند بواسطه عبادت و ثواب و نزد دهد با آنکه او هیچ کاری
نکرده باشد و نهی اول شده باشد در قرآن و حدیث و همچنین امر او
پس زنهار که تامل کن و ترک تقلید نمای والسلام علی من اتبع الهدی

باب دوم در بیان نبوت بدانکه

نبی یعنی پیغمبر کسی را گویند که خبر از خدای تعالی میداده باشد بی واسطه

الله فعلیه لعنة الله والناس اجمعین

فضائل علی ع

و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا

آدمی مثل پیغمبر ما که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف است پس اعتقاد می باید کرد که آنحضرت پیغمبر بر حق است
یعنی هر چه میفرماید و نقل از خدای میکند درست و راست
و خدای تعالی او را فرستاده است یعنی حاکم ساخته بر همه بندگان
خود و امر کرده که تابع حکم او باشند و هر چه او گوید و فرماید بجای
آورند پس حکم آنحضرت حکم خدای تعالی است یقین و بی شک
و شبهه و دلیل بر پیغمبر بودن آنحضرت آنست که او دعوی پیغمبری
کرد و گفت که خدای تعالی مرا بخلق خود فرستاده و بر ایشان حاکم
ساخته و فرموده که جمیع خلایق محکوم حکم من باشند و من در میان ایشان
حکم چنین و چنین کنم و بر طبق دعوی خود معجز نمود و این هر دو معنی
بتواتر معلوم است بر وجهی که اصلا احتمال ندارد که نبوده باشد
مثل علم ما بانکه هندی هست با آنکه آنرا ندیده ایم و همچنین دانسته ایم
و علم پیدا کرده بودن پیشینیان مثل حکمای سابق و مراد بمعجز
چیزیست که ظاهر شود از کسی و عقل جزم کند که از جانب غیر خدا
نیست و مطابق دعوی آنکس باشد که اگر مردمان در مقام رد و عدم

فقال لم نزل ننقل من الاصلاب ... لم ولد بعد ... نور
... ان الله خلقه و علیا من نور ...
فاودعه في صلب آدم ... الاصلاب الطاهرة
... في صلب ... الى ان اودع ...
الى ان اودع ...
والارحام الطاهرة الى ان اودع ... عبد الله بن عبد المطلب
صلب عبد الله ... عبد المطلب
وجبرائيل ... واودع علیا
في صلب ابي طالب ... فاطمة بنت
اسد قال ابو طالب ... اخذ فاطمة ما یاخذ النساء من الولادة
فتلقفت فقلت لها ما لك یا سیدة النساء
قالت اني اجد ... بما ... عليها
الله ... البيان ... فكنت ثم دعوت النساء
فغمها ... فلما ولدت اذا هو كالشمس
ساجدا ويقول اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان
محمدا رسول الله ص محمد بحجج الله ... النبوة
وبي ... الوصية ثم ... ومنعة ... حرا
نادانا السلام عليكم عليك يا حجر
يا ماه ... حجر والدنيا ... في ... الله
متقلب ... حجة ... قال جابر
يا رسول الله ص ان الناس يقولون
ان ابا طالب مات كافرا قال يا جابر
ربك اعلم بالغيب انه لما كانت الليلة
... بالسماء ... العرش
... الانوار ...

قبول ان شوند او کوهر پس نمایند مثل انچه من کردم کنبید ان شان ای
از کردن ان عاجز شوند و نتوانند که مثل ان کنند و نیز در اظهار
معجز حضرت هیچ شک و شبهه نیست و همه کس قبول دارد و معجز
انحضرت بسیار است چون قران که هر چند عرب با کویان فصیح
خواستند که مثل سوره ازان بیاورند نتوانستند و عاجز شدند
و جدال و کشته شدن را اختیار کردند و این دلیل واضحست
بر عجز ایشان چراکه نا توان رد خصم خود کمش شود و کلامی
که دو سه ایه باشد کرد هیچ عاقل قبول جنک کردن و کشته
شدن و دادن اموال و اسباب و فرزندان بغارت نمیکند
و قران تا غایت هست و خواهد بود و هیچ کس نتوانست که مثل
ان بیاورد و بعد ازین نیز نخواهند توانست پس بواسطه دعوی
انحضرت و عجز مردمان با وجود انکه کمال قدرت داشتند
برای دو کمش کلام فصیح بلیغ و در نهایت انکار حضرت و
تکذیب او بودند و او را بدروغ کویی و غلط کمش منسوب میکردند
و میکفتند که فرستاده خدا نیست و غایت دشمنی با انحضرت داشتند

وهمچو اسند او را دروغ گوی و دیوانه ظاهر سازند مثل ابو جهل
و ابولهب و اضراب ایشان، را علم یقین حاصل شده
که قران از جانب خدا است و آنحضرت پیغمبر بر حق است پس هر چه
در قران باشد حق و صدق باشد و همچنین هر چیز که آنحضرت وعده
کرده دیگر آنکه از معجزات آنحضرت شق قمر است و تسبیح
گفتن سنگ ریزه در دست او و سخن کردن آهو و ناله کردن
درخت خرما وقتی که آنحضرت خود را از و جدا کرد و بعد از آنکه
تکیه بر و کرده بود و غیر آنها که در کتب سیر مذکور است و اگر
هر یک بطریق یقین بتواتر نرسیده باشد یقین است که قدر مشترک
نفس معجز نمودن آنحضرت بیقین پیوسته و هیچ شک و شبهه در آن
نیست و منکران مثل منکر سایر ضروریات و بدیهیات است
مثل وجود مکه و مدینه و شام و مصر نسبت بکسی که ندیده باشد بلکه
وجود شمس و قمر و معلوم باشد که بسبب علم از معجزه بصدق آنحضرت
و پیغمبری او است که چون آنحضرت فعلی کرد که ظاهر است که آن
فعل خدای تعالی است متصل بدعوی خود و دلیل ساخت از آ

الائمة بعدی اثنی عشر اولهم ... ورابعهم علی ... وروی الحسن ابن محبوب عن ابی الجارود عن ابی جعفر ع عن جابر ابن عبد الله الانصاری قال دخلت علی فاطمة علیها السلام وبین یدیها لوح فیه اسماء الاوصیاء من ولدها فعددت اثنی عشر آخرهم القائم ع وثلثة منهم محمد واربعة منهم علی ع وقال ع الائمة من بعدی اثنی عشر عدد نقباء بنی اسرائیل ... وقال ع للحسین ابن علی ع انت امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تسع تاسعهم قائمهم وقال ...

برانکه خدای تعالی بقول و دعوای او راضی است و او را فرستاده
پیغمبر کرده عقل جزم میکند که اگر او را پیغمبر نمیساخت و بقول
و دعوای او راضی نمیبود فعل خود را که دلیل صدق دعوی وست
ونصّ است در انکه او فرستاده و پیغمبر اوست بر دست او
ظاهر نمیکرد و منطبق بر دعوای او نمیگردانید که اگر در واقع
راضی نباشد بدعوی او و او را فرستاده باشد به پیغمبری و این
فعل را در دست او ظاهر کند ترغیب و تحریص مردم بجهل
و گمراهی کرده باشد و این قبیح است و هر عاقل حکم میکند بانکه
فاعل این نوع چیز خدا نباید باشد و عیاذا بالله که خدای
این نوع کار کند پس معلوم باشد که کسانی که حسن و قبح را عقلی
نمیدانند و میگویند که حسن مجرد امر اوست و قبح مجرد نهی او و بر ایشان
از وصادر شود همه خوبست بایشان علم به پیغمبری کسی حاصل شدن
مشکل است و این ظاهر است دیگر اعتقاد باید کرد بانکه پیغمبر ما
پیغمبر همه مکلفانست از زمانی که بپیغمبری برانگیخته شده تا انقراض
عالم و در قران و احادیث اشاره باین معنی هست و ما ارسلناک

الا کافة للناس وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و باید که بعد از وی پیغمبری
نخواهد بود چه در قرآن فرموده ولکن رسول الله و خاتم النبیین
یعنی محمد صلی الله علیه و آله رسول و پیغمبر خدا است و آخر پیغمبران است
و دیگر اعتقاد باید کرد که پیغمبر معصوم است از همه گناهان صغیره و کبیره
عمداً و سهواً پیش از پیغمبر شدن و بعد از آن و دلیلش آنست که اگر
و اگر چنین نه که مذکور شد باشد مردم بطبع و انقیاد او نمیکردند بلکه از وی متنفر
و گریزان میباشند و باقوال و افعال او متوجه نمیشدند پس فرستادن
پیغمبر ساختن او عبث و بی فایده میشد و بهمین سبب هم باید
که از عیوب منزه و مبرا باشد مثل کوری و کری و گنگی و کج خلقی و
بی دلی و ترسان نباشد بلکه صنعتهای پست و زبون مثل جولاهی
و حجامی نیز نداشته باشد و دیگر میباید که افضل از جمیع امت باشد
چرا که عقل قبیح میداند که افضل و اعلم تابع کسی باشد که از آنکس
کمتر باشد بلکه او تابع نخواهد شد پس حکمت پیغمبر فرستادن عبث
و بی فایده میشود **باب سیم در بیان**
امامت و امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب خدای تعالی

بواسطه آدمی در امور دین و دنیای ایشان پیغمبر فرموده
خدا بی واسطه آدمی نقل میکند و امام بواسطه آدمی نقل میکند
پیغمبر است بدانکه باید اعتقاد کرد که امام نیز متصف است بصفات
پیغمبر بهمان دلیل که گذشت و آنچنانکه پیغمبر ارشاد بندگان میکرد
و احکام الهی را بدیشان میرسانید امام بعد از او باید که تمام کند
چه او جانشین پیغمبر است و حفظ شرع بعد از پیغمبر بو تعلق دارد
و واجبست که هر کس امام خود را بشناسد و اعتقاد بامامت او کند
و کسی درین خلاف ندارد و احادیث از طریق عامه و خاصه
درین وارد است مثل من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة و چنین معلوم که امام وکیل و نایب و فرستاده خداست بواسطه
پیغمبر پس میباید که خدا و پیغمبر تعیین او فرمایند و دلیلی که دلالت کند
بر امامت او بر مردم ظاهر سازند مثل قرآن و حدیث یا مانند اظهار
معجزه که دلالت میکرد بر پیغمبری پس باید اعتقاد کرد که امام بعد از حضرت
پیغمبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
مناف است و دلیل برین بسیار و بی شمار است بلکه احتیاج بدلیل

نزار و بعد از اطلاع بر محبت پیغمبر با او و بودن او با آنحضرت لیلاً
و نهاراً سراً و جهاراً و کثرت علم و فضایل و برگزیدن و مخصوص ساختن
آنحضرت او را از سایر اصحاب در جمیع حالات خصوصاً برگزیدن
او برای تزویج کردن بفاطمه لیکن ما درین رساله دلیل چند از عقل
و نقل بیان کنیم اما دلیل عقلی آنکه آنحضرت اقرب مردمانست به پیغمبر
از کسانی که دعوی امامت کرده اند چه پسر عم و داماد آنحضرت
و پدر فرزندان اوست پس عرف و عادت تقاضای آن مینماید
که کسی که پادشاه و حاکم باشد چون از دنیا رحلت نماید پادشاهی و جای
خود را بکسی تفویض نماید که اقرب و مخصوص ترین مردمان باشد و با وجود
خصوصیت او بعید است استحقاق او بان منصب و دیگر آنکه آنحضرت اعلم
مردمانست یعنی علم او بیشتر از همه بود بعد از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله چه هر گاه اصحاب را اشکالی پیش می آمد در رفع آن متوسل بآنحضرت
می شدند و از عمر منقولست و در کتب اهل سنت نیز مسطور است
که چون در حکم الهی غلط کردی و حضرت او را متنبه نمودی و از آن بر
گردانیدی و بیان خطای او کردی گفتی لولا علی لهلک عمر

والذین امنوا بالله والرسول اولئک هم المتقون والنقل عنه عند بعضهم عن آبائهم وجدهم والقشعری عن زید بن علی عن ابیه علی ابن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن علی ابن ابی طالب عن رسول الله یعوذ لو ان المؤمن خرج من الدنیا وعلیه مثل ذنوب اهل الارض لکان الموت کفارة لتلک الذنوب ثم قال من قال لا اله الا الله باخلاص فهو بریء من الشرک ومن خرج من الدنیا لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة ثم تلا هذه الآیة ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء من شیعتک ومحبیک یا علی قال امیر المؤمنین ع وقلت یا رسول الله هذا لشیعتی قال ای وربی انه لشیعتک وانهم لیخرجون من قبورهم وهم یقولون لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب حجة الله فیؤتون بحلل خضر من الجنة واکالیل من الجنة ویتجان من الجنة ونجائب من الجنة فیلبس کل واحد منهم حلة خضراء ویوضع علی رأسه تاج الملک واکلیل الکرامة ثم یرکبون النجائب فتطیر بهم الی الجنة لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون

۱۸

یعنی اگر علی نبود عمر هلاک دنیا بود یعنی مردم عمل بحکم غلط
میکردند و آن موجب هلاک و دوزخ رفتن آدمی است و اتقای
ایشان بود یعنی تقوای آنحضرت بیشتر از تقوای دیگران بود و ازهد
ایشان یعنی آنحضرت ترک دنیا از همه بیشتر کرده بود و اعبد ایشان
یعنی عبادت او از همه بیشتر بود و اشجع ایشان یعنی از همه دلیرتر
بود در غزا در راه خدا و مستجاب الدعوه بود و کرامات
و خارق عادات از او بسیار سرزدی و نصرت داد حضرت را
و خود را فدای او کرد و بجای او خوابید و شر اعدا را از او دفع
می نمود و مساوی انبیا بود چنانچه در خبر است و مساوی نفس پیغمبر
چنانچه در قران و در حدیث مذکور است و محبوب خدا بود
چنانچه قران و حدیث دال بر انست و هرگز کافر نبوده و بت
نپرستیده بخلاف دیگران که چندین سال کافر و بت پرست بودند
و نیز فصیح تر بود از همه و مستقیم تر در تدبیرها و خلیقتر از همه چنانچه
از سیر و احادیث فهم میشود و از زمان طفولیت تا اوان بلوغ
و تکلیف نزد آنحضرت بوده و هیچ وقت از او دور نبود در زمان

عن موسی ابن جعفر عن ابیه ... قال خرج امیر المؤمنین ذات یوم الی الجبانة ناحیة الکوفة ... فتبعه قوم فالتفت الیهم وقال من انتم قالوا نحن شیعتک یا علی فقال لهم مالی لا اری علیکم سیماء الشیعة قالوا یا امیر المؤمنین وما سیماء الشیعة قال صفراء الوجوه من السهر عمش العیون من البکاء ذبل الشفاه من الدعاء خمص البطون من القیام حدب الظهور من القیام علیهم غبرة ... امیر المؤمنین ... شیعتی ... اقامة الصلوة ... المؤمنین ...

داران پیغمبر فاطر را و غیر انبیا از صفاتی که صفات کمال آدمی باشد
در آنحضرت از همه کس بیشتر بود و اینها همه ظاهر است بر وجهی که
هیچکس انکار آن نمیتواند کرد حتی جماعتی که دشمن او بودند مثل ملا علی
قوشچی که یکی از علمای اهل سنت است بعد از ذکر و تعداد فضایل
مذکوره و زیاده بر آنکه حضرت خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس
سره العزیز در تجرید گوید ساخته گفته که هیچکس را سخن در کثرت
مناقب و بسیاری فضایل آنحضرت نیست و همچنین متصف بودن او
بکمالات و مخصوص بودن بکرامات ولیکن دلالت بر آن نمیکند
که او پیش خدای تعالی عزت و کرامت و ثواب بیشتر داشته باشد و هیچ
عاقل منع نیست که موجب عزت و کرامت و ثواب که عوض عبادتست
روح تعظیم غیر از این امور نیست که او قبول کرده که اینها هم در حضرت
بیشتر بوده و بعضی مخصوص آنحضرت پس منع نداشته باشد که دیگری را
عزت و کرامت و ثواب بیشتر باشد و بر تقدیر تسلیم که این تواند بود
اما عاقلی کی میتواند که قایل شود بعدم امامت و مقتدا بودن
این نوع کسی بجهت آنکه شاید دیگری بهتر باشد با آنکه دیگری متصف

فقالوا بلى يا امير المؤمنين ... فقالوا نعم ... ويسبحون الله ... من صياحهم ... في التجود ... ولهم في الظلماء ... اولها طيب التولد ... وثانيها حب الله عز وجل ... وخامسها النور على الصراط ... وسادسها نزع الفقر عن ... وسابعها ... الالفة من الله تعالى ... وتاسعها الامن من الجنان ... وعاشرها معه في الجنة ... فاز بسعادة ...

باین صفات بباشد وظاهرست که عاقل میگوید که حالیا در نظرها

این بهتر ولایق تر بامامت تا در غیر او ثابت شود چه معنی دارد که

کسی گوید که اخذ علم مثلا از کسی که علمش معلوم نباشد بهتر است از

کسی که علمش معلوم باشد ولیکن ظاهرست که عقل و نقل که قرآن

وحدیث باشد نیز هست مثل قوله تعالی اَفَمَن یَهدِی اِلَی

الحَقِّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن لا یَهِدِّی اِلّا اَن

یُهدَی فَمَا لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ یعنی آیا کسی که

هدایت داشته باشد و عالم باشد بحق بهتر است که تابع او شوند

مردمان وتحقیق حق ازو کنند یا کسی که هدایت وعلم ندارد تا کسی او را

هدایت و علم تعلیم کند پس چگونه حکم می کنید در این شما که صاحب تقلید

یعنی معلومست و عقل حکم میکند که اول بهتر است ورد و خلاف

مکابره و عناد است و عاقل آنست که خود را از تقلید و تعصب

معری و رسا سازد و بگوید که علما و مشایخ سابق چنین رفته اند

والبته ایشان غلط نکرده اند و همچنین پدران ما چه غلط بر غیر

انبیا و ائمه هدی جایز است بلکه احتمال توبه و باز خوردن از

باب السلام
وانه یلتبعنی وفاة
من ابنای ان ائمة الكتب شیعة لهم حاجة وهم
قیل له بالقیس

این فیما لا فی ولا ... الصادق ... زراره
فقیل له ... الصادق ... القرآن
کان یکتم ... اثره ... الشتون
والاجر العظیم ... الشهاد
کان یکن رفعه الله الی السماء
وادناه ... التی تحمله الملائکة
واراه ... ملکه ما یکون به
... ولیس علی ما نطقه
... فقتل ... فی غزوة خیبر فما
بنت ابی بکر ... فی غزوة خیبر فما
زالت الالکة تعاده ... فقطعت
فصل فی زیاره

شیطان و دنیا نیز دارد چه الحال معلوم است که پادشاهان در کمال ظلمند
با وجود آن مردم نزد ایشان میروند و ملازمت ایشان اختیار مینمایند
و مطیع ایشان می‌شوند و اگر مرد صالحی ایشان را گوید که تابع ظالم شوید
از وی نمی‌شنوند بلکه ظالم را تعظیم و دعا میکنند و آن مرد صالح را
مذمت و تشنیع و اگر آن ظالم بفرماید که آن صالح را بکشید فی الفور
بقتلش میرسانند و این بسیار واضح است و قراین برین بی‌شمار
در رساله گنجایش ذکر آن ندارد و اما دلیل نقلی از قرآن مثل قوله تعالی
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ يعنی بدرستیکه حاکم شما و اولی بتصرف در امور شما خدای
تعالی و رسول او و آن کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را بپای داشته‌اند
و داده‌اند زکوة را بمستحق در حالت رکوع و این اشاره بتصدق
حضرت امیر المؤمنین است که انگشتری خود را بسایل داد در حال
رکوع چنانکه معروف و مشهور است و در روایات عامه و خاصه منقول و مذکور
و ملا علی قوشچی که یکی از علمای اهل سنت است گفته که باتفاق مفسرین

فاعلم انک زائر عظام آدم و بدن نوح و جسم علی ابن ابیطالب ع فقلت ان آدم ع هبط بسرندیب مطلع الشمس و زعموا ان عظامه و بدنه فی بیت الله الحرام فکیف صارت عظامه بالکوفة فقال ان الله تعالی اوحی الی نوح ع و هو فی السفینة ان یطوف بالبیت اسبوعا فطاف بالبیت اسبوعا کما اوحی الله تعالی الیه ثم نزل فی الماء الی رکبتیه فاستخرج تابوتا فیه عظام آدم ع فحمله فی جوف السفینة حتی طاف ما شاء الله ان یطوف ثم ورد الی باب الکوفة فی وسط مسجدها ففیها قال الله تعالی یا ارض ابلعی ماءک فبلعت ماءها من مسجد الکوفة کما بدء الماء منه و تفرق الجمع الذی کان معه فی السفینة فاخذ نوح ع التابوت فدفنه فی الغری و هو قطعة من الجبل الذی کلم الله موسی تکلیما و قدس عیسی ع تقدیسا و اتخذ ابراهیم خلیلا و اتخذ محمدا ص حبیبا و جعله للنبیین مسکنا و الله ما سکن فیه بعد ابویه الطیبین آدم و نوح ع اکرم من امیر المؤمنین ع فاذا اردت جانب النجف فزر عظام آدم ع

این آیه در حق حضرت امیر المومنین ع نازل شده در وقتی که
آنحضرت خاتم خود را بسایل داد در حال رکوع پس اعتراض
ملای مذکور بعد از اینها که شاید که ولی بمعنی محب باشد معقول نباشد
بواسطه آنکه همه مومنین محب یکدیگرند و می باید که ناصر یکدیگر باشند
و حصر در کسی که در نماز تصدق کرده معنی ندارد و همچنین گفتن او که
حصر در جایی می باید که تردد در آنجا باشد و هنوز تردد در امامت
پیدا نشده بود بلکه بعد از آن پیدا شد معنی ندارد چه حصر صریح
آیت است چنانکه معلوم است از علم عربیت پس اعتراض بر
خدای تعالی باشد بعد از آنکه حصر نمی باشد مگر در محل شک و تردد
چرا شو لازم بود که چون خدای تعالی میدانست که خواهند تردد
نمود در امر امامت نفی حقیقت آن تردد فرموده باشد و گفته
که بدانید و تردد مکنید بعد از این در امر امامت که حق آنکس است
که در نماز تصدق کرده باشد و مبالغه میفرماید و مردمان را امر
میکند بدانستن امامت و بر ایشان حجت تمام میکند و امثال
آن در حدیث و قرآن بسیار است و همچنین اعتراض دیگرش

علی سریری [illegible] الی [illegible] فانکما [illegible] قبر [illegible] الی موضوع [illegible] اللبن [illegible] فانظر [illegible] فاخذ اللبنة [illegible] اللبن فاذا لیس فی القبر شیء واذا هاتف یهتف امیر المومنین ع کان عبدا صالحا فالحقه الله بنبیه وکذلک یفعل بالاوصیاء بعد الانبیاء لو ان نبیا مات فی المشرق ومات وصیه فی المغرب لالحق [illegible] روی باسناد صحیح عن الحسن بن علی بن ابی طالب ع [illegible] قال [illegible] الا شعث [illegible] علی مسجد [illegible] عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله [illegible] امیر المومنین [illegible] قبر نوح قلت واین قبر نوح [illegible] الناس یقولون انه فی المسجد قال لا فی ظهر الکوفة روی باسناد صحیح عن ابی جعفر [illegible] وصیة امیر المومنین [illegible]

[illegible]

است که والذین آمنوا وهم راکعون جمع است و حضرت امیر
یک کس بود پس از برای او نباشد و حال آنکه خود گفته که باتفاق
مفسرین این آیه در شان حضرت علی در آن محل فرود آمده با آنکه
جمع از برای تعظیم بسیار است و میتواند بود که اشاره باشد بآنکه
هر مومن میباید که چنین باشد در شفقت بمسکین حتی در نماز که محل خشوع
و توجه است بخدا و قطع توجه از چیزهای دیگر و همراه نداشتن مال
مگر انگشتری که داشتن آن از سنن موکده است و با وجود آن باید
بسیار داد و با آنکه امامت بنا بر استحقاق بکسی نمیرسد بلکه بواسطه
استحقاق و رغبت کسی بکار رعیت و توجه کسی بعبادت میرسد و هر که
برین وجه است او لایق است بامامت با آنکه در کلینی نقل حدیث
کرده که تصدق بخاتم در حال رکوع از هر یک از ائمه اثنا عشر علیهم السلام
واقع شده و همچنین اعتراض دیگرش آنکه شاید وهم راکعون حال
نباشد بلکه عطف باشد و رکوع بمعنی حقیقی نباشد بلکه بمعنی خضوع باشد
و معلوم است که مقصود از این معنی عطف نیست و رکوع بمعنی حقیقی
خود است چنانچه مذکور شد با آنکه خود گفته که اتفاق مفسرین است

اللهم ان ابواب السماء لتفتح عند دعاء الزائر
لامیر المؤمنین ع فلا تنس من الخیر نواباً
من ترک زیارة امیر المؤمنین لا ینظر الله
عز وجل الیه الا تزورون من تزوره
الملائکة والنبیون ع ان امیر المؤمنین
افضل کل الائمة وله مثل ثواب اعمالهم
وعلی قدر اعمالهم فضل وقبض صلوات الله
قتیلا بالکوفة لیلة الجمعة تسع عشر لیلة
بقین من شهر رمضان سنة اربعین
من الهجرة وقبره بالغري من نجف الکوفة
وقاتله عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنة

في زيارة الحسن ع
عن الصادق ع قال قال الحسن ع لرسول الله صلعم
ما لمن زارک بعد موتک
الحسن وکان قبره بالبقیع

فصل في فضل زيارة الحسين ع
سئل الصادق ع عن زيارة قبر الحسين ع فقال

که در وقت تصدق بخاتم در حال رکوع حضرت نازل شده
اقتصار بر ذکر این آیه بنا بر قبول خصم بود وقوع و نزول این در
شان حضرت و کفایت آن و اراده عدم تطویل والا آیات
از طرق ایشان و روایات بسیار است و این اوراق گنجایش
ذکر آن ندارد و اما اخبار پس غیر منحصر است از طریق عامه و خاصه
مثل حدیث منزلت که در اکثر کتب بطرق بسیار مذکور است و هم
در مشکوة و مصابیح در مناقب حضرت علیه السلم دیده ام که گفته
من الصحاح عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي انت
مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي
یعنی فرمود حضرت رسول خدا مر علی را که تو از من بجای
هرون از برای موسی الا آنکه نیست که بعد از من نبی باشد
و این صریحست در مقصود و دیگر گفته بعد از این خبر و قال
علی رضی الله عنه والذی فلق الحبة وبرء
النسمة انه لعهد النبي الامي الي ان لا

يحبني الا مومن ولا يبغضني الا منافق يعنی

علی سوگند باکسی که بشکافت دانه را و رویانید ازان و پیدا کرد

انسانرا که وصیت کرد آن پیغمبر حیری نخوانده بمن این را که

دوست ندارد مرا مگر ایمان دارنده و دشمن ندارد مرا مگر

نفاق دارنده وعن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال یوم خیبر لاعطین هذه الرایة

غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و

رسوله ویحبه الله و رسوله قال فبات

الناس یدکرون لیلتهم ایهم یعطاها فلما

اصبح الناس غدوا علی رسول الله کلهم

یرجون ان یعطاها فقال این علی بن ابی طالب

فقالوا هو یا رسول الله یشتکی عینیه قال

فارسلوا الیه فاتی به فبصق رسول الله فی عینیه

فبرا حتی کان لم یکن به وجع فاعطاه الرایة

الی اخره یعنی سهل بن سعد که یکی از صحابه است نقل کرده

که حضرت رسول گفت روز جنگ خیبر که هر آینه بدهم البته این علم
برادری که بگشاید خدای تعالی این قلعه بدستهای او دوست دارد
آن مرد خدا را و رسول را و دوست دارد او را خدا و رسول خدا
گفت راوی که شب گذرانیدند مردمان و حال آنکه با هم می گفتند
در آن شب که بکه داده شود علم پس چون صباح کردند مردمان بامداد
آمدند نزد رسول الله و هر یک از ایشان امید میداشتند که علم را
باو دهند پس گفت رسول الله کجاست علی ابن ابی طالب پس گفتند
مردمان یا رسول الله چشمهای او درد میکند گفت حضرت پس
بفرستید بسوی او کسی و طلب او کنید پس کسی رفت و حضرت علی را
آورد پس بمالید آب دهن را رسول الله در چشمان علی پس درد
و الم چشمهای آنحضرت بنوعی رفع شد که گویا هرگز درد نداشت
پس داد پیغمبر علم را باو و او را فرستاد و قصه خیبر جهة شهرت
و اختصار روایت این در مدعا نقل نشد و در بسیاری از
طرق این خبر چنین مذکور است که اول علم را بابی بکر داد و او
گریخته برگشت و بعد از آن بعمر داد و او نیز چنین کرد پس فرمود

قال نعم ... قال قال ... حسین ع ... العالمین ... قال قال ... ربع عبد الله ع ... الف ... فی سبیل الله ... عبد الله ع ان ... الی یوم القیمة ...

والابعوث الا ... عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع ... انه قال ... بالحسین ع ... یوم و لیلة ... عن زرارة ... الحسین ع ... بشیر الدهان قال قال ابو عبد الله ع ... عبد الله ع الحسین ... کتب الله له ... العید کتب الله له ... عمرة ... فی یوم عید کتب الله له ... حجة و ... عمرة ... امام عادل ...

لأعطين هذه الراية غداً تا آخر و این خبر و خبر طیر
صریحست در آنکه این محبت در شان اوست و در آنکه مستحق امامت
اوست نه غیر او چه دیگران مستحق دادن علم نبودند و محبت خدا
و رسول نداشتند پس ملاحظه نمایید که همه حاضر بودند هیچ یک از ایشان
نداد و حضرت امیر که غایب بود و درد چشم داشت فرستاد و او را
حاضر کرد و علاج درد چشمش نمود و علم را باو داد و گویا که حکمت
در درد چشم آنحضرت و حاضر نبودن او نزد حضرت رسول الله
بآنکه هیچ وقت از خدمت پیغمبر غایب نبود اظهار این معنی بود
پس بفهم دیگر گفت عن البراء ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
لعلی انت منی وانا منک یعنی راوی نقل میکند از
براء نام شخصی که از اصحاب بوده که او گفته بدرستی که پیغمبر گفت
مر علی را که تو از منی و من از توام و این احادیث همه داخل
صحاح بوده است غایة معنیش آنست که عدلی از عدل نقل کرده
تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و گفته که مراد بصحاح آنست که
بر فرض کرده باشند و شیخ ابو عبد الله محمد بن اسمعیل الجعفی البخاری

وابو الحسین بن مسلم بن الحجاج القشیری و در کتابهای خود ذکر کرده باشند
و حاصل آنکه گفته که صحیح آنست که در صحیح بخاری و صحیح مسلم بود
باشد یا در یکی از اینها و در همان کتاب گفته که ومن الحسان من
الحدیث عمر بن الحصین رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه قال ان
علیاً منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن یعنی
عمر بن الحصین رض که یکی از اصحابست نقل کرده از حضرت
رسول الله صلی الله علیه که آنحضرت گفت که بدرستی که علی از منست و من از
علی ام و علی ولی و حاکم و امام هر مؤمنست و عن زید بن ارقم
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من کنت مولاه فعلی
مولاه یعنی زید پسر ارقم که یکی از صحابه است نقل کرده
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه که آنحضرت گفت هر کس بوده ام من مولا و حاکم
و سرور او پس علی مولا و حاکم و سرور اوست و عن حبشی
بن جناده قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی
الا انا او علی یعنی سرور رسول الله صلی الله علیه که علی از منست

عنیت... ازعالم و نیز سابقاً از احکام آنکه رابضر کان نکرمن

با علی و این صریحست در امامت آنحضرت وبعد ازان گفته عن عمر

آخر رسول الله بین اصحابه فجاء علی یدمع عیناه فقال

واخیت بین اصحابک و لم تواخ بینی و بین

احد فقال رسول الله انت اخی فی الدنیا

والاخرة یعنی نقل کرده پسر عمر که برادری فرمود حضرت

رسول الله اصحاب خود را پس آمد علی و حال آنکه گریان بود

چشمهای او پس گفت مواخات فرمودی میان اصحاب خود

برادری نفرمودی میان من و احدی پس گفت رسول الله که تو

برادر منی در دنیا و آخرت این احادیث همه از حسان بود

فصل فی فضل زیارة علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد

وگفته اینها را همه سلیمان بجستانی در تصانیف خود ذکر کرده

و ترمذی هم ذکر کرده و اکثر اینها صحیح است نقل عدل از عدل

و غیر آنکه رسیده بشرط اخبار بخاری و مسلم در علو درجه و

گفته که ثبوت اکثر این احکام بطریق حسن است پس گفته

غریب عن انس کان عند النبی طیر فقال اللهم

ائتنی باحب خلقک الیک حتی یاکل معی هذا

الطیر فجاء علی فاکل معه یعنی انس که در

حضرت رسول بود گفته که بود پیش پیغمبر مرغ پخته پس گفت

حضرت که خدایا بفرست بمن دوست ترین مخلوق خود را

تا بخورد با من این مرغ را پس آمد علی و خورد با حضرت این

مرغ را و نیز ابن طاوس رض در کتاب طرائف گفته که

ورواه الشافعی بن المغازلی فی کتابه من

نحو اکثر من ثلثین طریقا فمنها ما یدل

علی ان ذلک قد وقع من النبی فی طلب

انس قال باسناده عن الزبیر بن عدی عن

انس قال اهدی الی رسول الله طیر مشوی

فلما وضع بین یدیه قال اللهم ائتنی باحب

خلقک الیک یاکل معی من هذا الطیر قال

فقلت فی نفسی اللهم اجعله رجلا من

الانصار قال فجاء علی فقرع الباب قرعا

خفيفا فقلت من هذا فقال علي فقلت
ان رسول الله على حاجة فانصرف قال فرجعت
الى رسول الله وهو يقول الثانية اللهم
ائتني باحب خلقك اليك ياكل معي من هذا
الطير فقلت في نفسي اللهم اجعله رجلا
من الانصار فجاء علي فقرع الباب فقلت
الم اخبرك ان رسول الله على حاجة فانصرف
قال فرجعت الى رسول الله وهو يقول الثالثة
اللهم ائتني باحب خلقك اليك ياكل معي
من هذا الطير فقلت في نفسي اللهم اجعله
رجلا من الانصار فجاء علي فضرب الباب ضربا
شديدا فقال رسول الله افتح افتح افتح قال
فلما نظر اليه رسول الله قال اللهم والي
اللهم والي اللهم والي قال فجلس مع رسول
الله فاكل معه من الطير وفي بعض روايات

بن المعاذلی ان النبیّ قال لعلیّ ما ابطاءك
قال هذه ثالثة ویردّنی انس بن مالك
قال یا انس ما حملك علی ما صنعت قال رجوت
ان یکون رجلا من الانصار فقال لی یا انس
او فی الانصار خیر من علیّ او فی الانصار
افضل من علیّ یعنی روایت کرده خبر طیر را شافعی پسر
معاذلی که یکی از علمای اهل سنت و جماعت در کتاب خود
از شش سه طریق بیشتر پس بعضی از انها خبریست که دلالت
میکند بر انکه این حکایت مرغ واقع شده است از حضرت
در مرغ دیگر یعنی چند مرتبه مرغ جهة حضرت آورده اند و حضرت
این دعا کرده و حضرت امیر حاضر شده و خورده گفت ابن شافعی
راوی باسناد متصل از زبیر پسر عدی و او از انس در باب حضرت
که گفت انس که بهدیه اوردند نزد رسول الله مرغ بریانی را پس
نهادند پیش حضرت گفت حضرت خدایا بیار نزد من دوسترین
مخلوق خودت را بسوی تا بخورد با من از این مرغ گفت انس

در خاطر گذرانیدم که خدایا بگردان این شخص را مردی از انصار گوید

انس پس آمد علی و زد در را زدنی آهسته پس گفتم که کیست این

در زننده گفت علی است پس گفتم نه برگشته که رسول الله بمهمی مشغول است

پس بازگشت علی پس انس گفت بازگشتم نزد رسول الله و او میفرمود

دوم بار که خدایا بیار نزد من دوست‌ترین مخلوق خود را بتو تا بخورد

با من این مرغ انس گفت که بخاطر گذرانیدم که خدایا بگردان این

مرد را شخصی از انصار انس گفت که آمد علی و زد در را پس گفتم

آیا خبر نکردم ترا که رسول الله بمهمی مشغول است پس بازگشت علی انس

گفت پس بازگشتم بجانب رسول و او میفرمود بار سیم که خدایا بیار

نزد من دوست‌ترین مخلوقات خودت را بتو تا بخورد با من این مرغ را

پس آمد علی و زد در را زدنی سخت پس گفت رسول الله بگشا بگشا

بگشا انس گفت که چون نظر کرد بسوی علی رسول الله گفت که علی

خدایا بسوی من خدایا بسوی من خدایا بسوی من انس گفت که پس

نشست علی با رسول الله پس خورد با آنحضرت از آن مرغ و در

بعض روایات پس بمعنی ذلک نه گور گفته که پیغمبر گفت مر علی را

که چه چیز مانع بود که دیر امدی علی گفت که این بار سیم است که این خبر را

ادم و انس مرا رد میکرد ایند حضرت رسول گفت ای انس چه چیز تو

برین داشت که اینچنین کردی انس گفت که امید میداشتم انکه

باشد این شخص طلب کرده شما مردی از انصار پس گفت حضرت

که ای انس ایا در انصار بهتر از علی هست ایا در انصار افضل تر

از علی هست و دیگر گفته که غریب عن علی رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار

الحکمة وعلی بابها یعنی خانه حکمتم و علی دران خانه است

و مشهور است میان مردمان که انا مدینة العلم

وعلی بابها یعنی شهر علمم و علی در آن شهر است دیگر

گفته که غریب لا یعرف هذا عن احد من الثقات غیر شریک

و اسناده مضطرب لیس بقوی یعنی مشهور نیست این خبر از یک

از ثقات غیر شریک ولیکن تمام مرویست از رواة عن جابر قال

دعا رسول الله علیا یوم الطایف فانتجاه

فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه

فقال رسول الله ما انتجيته ولكن الله انتجاه

و در كتب ديگر نيز مذكور است و معنيش انست كه حضرت در روز
جنگ طايف زمان دراز با حضرت امير راز گفت پس مردمان
گفتند كه بتحقيق كه دراز كشيد راز گفتن حضرت با پسر عمش پس فرمود
آنحضرت كه نگفتم من راز با علي ليكن خداى تعالى با او راز گفت يعنى من
باراده خود با او راز نگفتم بلكه خداى تعالى فرموده بود مرا كه با او
راز گويم و ديگر گفته عن ابي سعيد قال قال رسول الله ص

لعلي يا علي لا يحل لاحد يجنب في هذا
المسجد غيري وغيرك قال ضرار بن صرد معناه

لا يحل لاحد يطرقه جنبا غيري وغيرك يعني رسول الله گفت بعلي
كه اي علي حلال نيست مر احدي را كه جنب شود درين مسجد غير من
و غير تو و ضرار پسر صرد كه شخصي است از اهل دانش گفته كه معناي
حديث انست كه حلال نيست مر احدى را كه جنب تردد نمايد در
مسجد رسول الله مگر رسول را و علي را صلوات الله عليهما و ديگر گفته كه

فصل

... حديث غريب عن ام عطية قال بعث رسول الله جيشا

فیهم علی قالت فسمعت رسول الله و هو رافع یدیه یقول

اللّهم لا تمتنی حتی ترینی علیًا یعنی

مادر عطیه گفت که فرستاد رسول الله لشکری را بجائی و علی در

میان آن لشکر بود گفت آن زن که شنیدم از رسول خدای

در حالی که برداشته بود دستهای خود را و می گفت خدایا

ممیران مرا تا آنکه بنمائی بمن علی را و ازین خبر کمال محبت

و دوستی حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین معلوم میشود و ظاهر است

که این دوستی بمحض خویشی و هوای نفس نبوده بلکه بواسطهٔ رتبهٔ

آنحضرت نزد خدای تعالی بوده و بامر خدای تعالی چه معلوم است

که حضرت رسالت ص بی فرمان الهی کاری نمیکرده چه خدای تعالی

فرموده که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی

یوحی و غیر دوستان خدا او دوست نمیداشته و اعتقاد خلاف

این کفرست نعوذ بالله من ذلک و حدیث بغایت مشهورست

میان خاص و عام و جاهل و عالم و مشهورست که مسلم ذکر کرده

و حکم بصحت آن نموده عن ابی ذر و هو آخذ بباب الکعبة

فصل فی معرفة الایمان قال الله تعالی

قال من عرفنی فقد عرفنی ومن انکرنی فانا ابو ذر سمعت النبی ص

یقول الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل

سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها

هلک یعنی منقولست از ابی ذر غفاری که از کبار اصحاب

بود و در که گرفته بود در خانه کعبه را گفت هر کس دانسته و شناخته

مرا پس شناخته مرا و هر کس که مرا نشناسد بدانید از پس این که من

ابو ذرم شنیدم از پیغمبر ص که گفت که اگاه باشید که بدرستی که مثال

و داستان اهل بیت من در میان شما مثل و داستان کشتی

نوح است هر کس سوار کشتی نوح را و در میان آن در آمد خلاص شد

از غرق شدن و هر کس از ان کشتی واماند و در میان آن در نیامد

طوفان او را گرفت و هلاک شد پس از امتان هر کس دست در دامن

محبت اهل بیت من زد و در پای ایشان رفت و بطریق ایشان عمل نمود

در آخرت از آتش دوزخ نجات یافت و به بهشت عنبر سرشت در آمد

و هر کس ایشان را واگذاشت و بمذهب و ملت ایشان عمل نکرد فردای

قیامت شرمنده و زیانکار و سزاوار آتش دوزخ گشت و

قال الله تعالی فی سورة آل عمران ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین وقال فی سورة الحجرات قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبكم وقال فی سورة الجن وانا لما سمعنا الهدی امنا به فمن یؤمن بربه فلا یخاف بخسا ولا رهقا وانا منا المسلمون ومنا القاسطون فمن اسلم فاولئك تحروا رشدا

حدیث الثقلین مشهورتر است از همه و دلالتش واضح تر و شکوکش
که متواتر است و مسلم در صحیح خود ذکر کرده عن زید بن ارقم
قال قام فینا رسول الله خطیباً فحمد الله
واثنی علیه ثم قال اما بعد ایها الناس
انما انا بشر یوشك ان یاتینی رسول ربی
فاجیبه فانی تارك فیكم الثقلین اولهما
كتاب الله فیه الهدی والنور فتمسكوا
بكتاب الله عز وجل وخذوا به وحثوا فیه
ورغبوا فیه ثم قال واهل بیتی اذكركم الله
عز وجل فی اهل بیتی ثلث مرات و بغیر این طرق
نیز بطرق بسیار این خبر وارد شده و مضمونش همه انست که
من از میان شما رحلت خواهم نمود و در میان شما دو چیز بزرگ
میگذارم که قران و اهل بیت منست پس تمسك و اقتدا بقران
و اهل بیت من کنید تا گمراه نشوید و هلاک نگردید و نجات یابید
و معلومست که اهل بیت و ال حضرت رسالت حضرت امیر و فاطمه و ...

وحسن وحسین است علیهم السلم پس از وجود بانی آیه و بعد از وجود

ایشان ایشان نیز داخلند چنانکه معلوم خواهی شد واین طلحه که

از علمای شافعیه است در کتاب مناقب که در شان اهل بیت نوشته

بیان نموده که اهل بیت پیغمبر اینانند علیهم السلم و صاحب

کشاف نیز که یکی از بزرگان علمای مخالفین است در کشاف گفته

در تفسیر آیه ذی القربی که در سوره شوری واقع است که قل

لا أسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى

یعنی بگو یا محمد من نمیطلبم از شما هیچ مزدی و عوض در برابر آنکه شما را راه

نمودم بحق مگر دوست داشتن خویشان من و دیگر گفته وروی

انها لما نزلت قيل يا رسول الله من قرابتك

هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم قال

علي وفاطمة وابناهما یعنی روایت اینکه در وقت

نزول این آیه فرود آمد گفتند یا رسول الله کیستند آن خویشان تو که

واجب شده بر ما دوستی ایشان فرمود حضرت رسالت که علی است

وفاطمه و دو پسر ایشان که امام حسن و امام حسین است و دیگر گفته که

وعن النبی حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی

واذانی یعنی منقولست که رسول الله فرمود که حرام شده است

بهشت بر انکسانی که ظلم کرده اند بر اهل بیت من و ایذا کرده اند

مرا و متواترات که هر که ایذای اهل بیت کرده ایذای حضرت کرده

چنانچه این خبر ظاهر است و اخبار دیگر دران بسیار است مثل

یا علی حربک حربی وانت منی وانا منک وانت

اخی ونفسک نفسی وفاطمة بضعة منی من اذاها

فقد اذانی ودیگر در کشاف گفته بعد از بیان این آیه

قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الا و

من مات علی حب ال محمد مات شهیدا الا

ومن مات علی حب ال محمد مات مغفورا الا

ومن مات علی حب ال محمد مات تائبا الا

ومن مات علی حب ال محمد مات مؤمنا

مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب ال

محمد یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت

زوجها الا ومن مات على حب ال محمد بشره ملك
الموت بالجنة ثم منكر ونكير الا ومن مات
على حب ال محمد فتح له في قبره بابان الى الجنة
الا ومن مات على حب ال محمد جعل الله قبره
مزار ملائكة الرحمة الا ومن مات على حب ال محمد
مات على السنة والجماعة الا ومن مات على بغض
ال محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه
آيس من رحمة الله الا ومن مات على بغض ال محمد
مات كافرا الا ومن مات على بغض ال محمد لم يشم
رائحة الجنة مضمون اينها همه مجملا انيست كه كسى كه بميرد
دوست اهل بيت حضرت رسول باشد او مومن واهل بهشت باشد
وهر كه بميرد ودشمن ايشان باشد او كافر وحرم زيست وبوى بهشت
نخواهد شنيد وازاينجا معلوم شد كه آيه انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم
تطهيرا در شان حضرت امير المومنين وفاطمه وامام حسن

و امام حسین امده است علیهم السلم چه اهل بیت ایشانند چنانکه

معلوم شد و اخبار از طرق عامه و خاصه باینکه مراد از اهل بیت

درین ایه ایشانند بسیار است و بر متتبع مخفی نیست زیراکه

اصحاب ما نقل اخبار متواتره کرده اند و از طریق عامه

نیز اخبار بسیار منقولست مثل ما نقله عن مسلم فی الصحیح

عن عایشه قالت خرج النبی صلعم ذات غداة و علیه مرط مرحل

اسود من شعر فجاء الحسن بن علی فادخله فیه ثم جاء الحسین

فادخله فیه ثم جاءت فاطمه فادخلها فیه ثم جاء علی فادخله فیه

ثم قال انّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذهِبَ عنکم الرِّجْسَ

اهل البَیْتِ وَیُطَهِّرکم تَطْهِیرًا و روی احمد بن

حنبل فی المناقب و الطبرانی فی معجمه عن ابی سعید الخدری

فی قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرِّجْسَ

اهل البیْتِ وَیُطَهِّرکم تَطْهِیرًا قال نزلت فی خمسة

فی الرسول و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و روی فی الجامع عن

عمر بن سلمه ربیب رسول الله قال لما نزلت هذه الایه علی رسول الله

دعا عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فجللهم
بكساء وعلي خلف ظهره ثم قال اللهم هؤلاء
اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهيرا قالت ام سلمة وانا معهم يا رسول الله
قال انت على مكانك وانت على خير ومثلها
وروى ايضا الترمذي عن ام سلمة ان النبي
جلل على الحسن والحسين وعلي وفاطمة
كساء وقال اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصتي
اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قالت
ام سلمة وانا معهم يا رسول الله قال انك
على خير ثم قال الترمذي هذا حسن صحيح واخرج معناه
الحاكم في المستدرك انها نزلت في بيت ام سلمة الآية وقال
هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجه ومضمون اين خبرها وغير
اينها از اخبار كثيره كه مخفى نيست بر كسى كه تتبع كرده باشد
صريحست در انكه اهل بيت در زمان ايشان ايشانند

وهیچکس از زوجات حضرت وغیر زوجات داخل بیت درا
ومضمون ایه طهارت پاکی ایشانست از گناه وقبح چه در قاموس گوید
والرجس بالکسر العذر ویحرک وبفتح وکسر الجیم المآثم وکلما استعذر
من العلم العمل پس حضرت امیر وفرزندان ایشان احق واولی
بامامت باشند از دیگران واین ظاهرست دیگر آنکه از خبر طیر
وخبر رایه که معلوم شد ظاهر میشود که مراد بمحبوب خدا ومحب او
حضرت امیرست در آیه یا ایها الذین امنوا من
یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم
یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة
علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا
یخافون لومة لائم ذلك فضل الله یؤتیه من
یشاء والله واسع علیم یعنی ای کسانی که ایمان
آورده اید هر کس که مرتد شود از شما وبرگردد از دین پس باک
نیست چه عنقریب بیارد خدای تعالی قومی را که دوست دارد خدا
ایشان را وایشان خدا را ذلیل باشند با مؤمنین وتکبر وتجبر

با ایشان کنند بلکه مثل ایشان باشند در میان ایشان و عزیز
و بزرگ باشند با کفار و جهاد و جنگ کنند در راه خدا و نترسند
از ملامت و سرزنش هیچ ملامت کننده و این اوصاف حسنه
از فضل خدا است بهر کس که خواهد میدهد و خدا واسع الفضل
و الرحمه است و بغایت دال بر حقیت و میدانند که بکه باید داد و مؤید
این که متصل به این ایه تصدقت و دلیل بودن حضرت و ملایمت او
با مؤمنین بجدی بود که بدعا به نسبتش داد ند و عزیز بودن با کفار
و جهاد کردن او در راه خدا بر نهجی است که مذکور شده و عدم
ترسیدن آنحضرت از ملامت کردن ملامت کنندگان چنانکه در
اوصاف آنحضرت مذکور است بخلاف دیگران و ضمیر میکنید
جمع و وعده با تبیان زیرا که جمع از برای تعظیم می باشد و شاید که بسیار
اهل بیت نیز داخل باشند و مسئول نیز بود که قبل از نزول ایه حضرت
متصف باین اوصاف بوده باشد و غیر آن و دیگر آنکه معلوم است که
بعد از نزول ایه کسی که موصوف باین اوصاف بوده باشد پیدا
نشد غیر او و این بسیار ظاهر است و از جمله ادله خبر روز غدیر است

فضل الصلوة

قال الله تعالى قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوتهم خاشعون

منصور بن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله

ان الله تبارك وتعالى ... للمصلين عند كل صلوة

وشهرت آن نزد اهل حدیث و اهل سنت و تاریخ بمرتبه ایست
که انکار ان مثل انکار سایر متواترات است و آنچه در کتب احادیث
و تواریخ از عامه و خاصه مذکور است باز باید دید که از
اصحاب رض نقل فرموده اند است که چون حضرت رسول الله
از حجة الوداع یعنی از حج که بعد از ان دیگر حج نفرمودند برگشت
و بمنزلی که انرا غدیر خم می گفتند نزدیک مدینه رسید چون محلی
بود که مردمان حاج از انجا هر کس بمحال خود متفرق میشدند
حضرت فرود آمد در میان روز گرم و از پالانهای شتر
بلندی ساخت بطریق منبر و بر بالای ان بر آمد تا همه مردم
او را ببینند و او ایشانرا و خطبه ادا نمود و بعد از ان فرمود که
یا معاشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم
قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی ای گروه
مسلمانان آیا نیستم مرا اولی بشما از نفسهای شما گفتند مسلمانان

که با چنین است پس فرمود حضرت پس هر کس که من مولای او بودم
پس علی مولای اوست خدایا دوست دار آنکس را که دوست دارد
آنکس علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد آنکس علی را و یاری
ده آنکس را که یاری دهد او علی را و فرو گذار آنکس را که فرو گذارد
او را و این خبر را حضرت امیر در وقتی که عمر شوری کرد نیز گفت
بر مردمان که اختیار کرده بود مردمان یکی از جماعت خاص را که آن
جماعت شش کس بود بنا از برای خلافت نقل کرد از برای فضیلت و اولویت
بامامت خود و در بعض کتب حدیث و تاریخ عامه و خاصه
نقل کرده اند که حضرت رسول صلعم بازوی حضرت امیر را گرفت
و بالا بر داشت چنانچه سفیدی بغلهای حضرت نمود و بعد از آن بر مردمان
گفت با او بیعت کنید و عمر دست حضرت امیر را گرفت و بیعت
کرد و گفت بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن
و مؤمنة یعنی خوشا و نیکویا باد ترا ای پسر ابی طالب صباح کردی
و حال آنکه مولای منی و مولای جمیع مؤمنین و مؤمنات پس باید
مردمان و زنان نیز مأمور شدند که بیعت با آنحضرت نمایند

قال رسول الله صلعم الصلوة عماد الدين
انه قال الصلوة مرضاة الله وحب الملائكة وسنة الانبياء ونور المعرفة واصل الايمان واجابة الدعاء وقبول الاعمال وبركة في الرزق وراحة في البدن وسلاح على العدو وشفيع بين صاحبها وملك الموت وسراج في القبر وفراش تحت جنبه وجواب منكر ونكير

والحضرت را مبارکباد گویند ودر کشاف نیز اشاره باین

هست چه در تفسیر ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء

ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی که در سوره نحل است

گفته که چون اسقطت من الخطبة لعنة الملاعین علی امیر المؤمنین علیه السلم

اقیمت هذه الایة مقامها ولعمری انها کانت فاحشة ومنکرا

وبغیا ضاعف الله لمن سنّها غضبا ونکالا وخزیا اجابة

لدعوة نبیه وعاد من عاداه اشارتست باکه معاویه حکم

کرده بود که لعن حضرت امیر میکردند بر سر منبرها ولعن مستمر بود

تا زمان عمر عبد العزیز واو بر طرف ساخت وفرمود که این ایه را

بجای ان نهادند چرا که امرست بعدل واحسان وبدادن

ودادرسش ودادن حق خویشان حضرت پیغمبر که حضرت امیر

وغیره باشند همچنانکه معلوم شد پیغمبر خدا میفرماید وامر میکند بعدل

ومیگوید بدادن چیزی باقوام پیغمبر ومنع میکند از فحش وتجاوز

ازحد وداده واز جمیع چیزها که عقل وشرع ابا میکند ومنکر دارند

واز ظلم یزید ومعاویه واصحابش که امر را منعکس ساختند

والاخرة فی الصلوة ... الدنیا ... والخلصین ... الشهادة وزینة الاتقیاء ... الدرجة ... اول ما یحاسب العبد علیه الصلوة ... اول ما فرض الله علی عباده ... عند الموت الصلوة ...

فصل در عقوبت تارک [الصلوة]

... قال الله تعالی ... ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی ... اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا ...

پس امر کرده بفحش و منکر و بغی و نهی کرده از عدل و احسان
و بجای آوردن حقوق اقربای پیغمبر و صاحب کشاف سوگند میخورد
و تغییر کرده و میگوید که لعن بعض فحش و منکر و بغی بود و مضاعف
و بسیار کرداند خدا از برای آنکس که از ابداع کرد و سنت ساخت
و بر خود لازم کردانید خشم و عقوبت فرو کذاشتن و خواری را
بواسطه قول و ثنای پیغمبر که در شان امیر المؤمنین کرده که خدایا
دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و معلومست که دانسته که لعن دعا
در روز غدیر واقع شده و از اینجا ظاهر میشود که صاحب کشاف
لعن معاویه میکند و بروز غدیر قایل است و معلوم است که مولی
بمعنی اولی بتصرفست یعنی امام و حاکم زیرا که حضرت پیغمبر فرمود
که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست و معنی دیگر اینجا مناسب
نیست و معنی ندارد که حضرت در روز گرما در غیر محل فرود آمدن
نزول نماید و مردمان را فرود آورد و خطبه بخواند و وصیت نماید
که هر که من دوست اویم پس علی دوست اوست چنانچه ملا علی قوشچی در شرح
تجرید گفته ولیکن بسیار ظاهر است و قطع نظر از نقل از حدیث

اذا كان يوم القيمة يدعى بالعبد فاول [illegible] على الصلوة الخمس فان [illegible]

لا يزال الشيطان يرعب من ابن آدم ما حافظ على الصلوات الخمس فاذا ضيعهن تجرأ عليه

فی فضیلة صلوة اللیل

اما با وجود آن کنجایش این سخن نیست و این را میتوان گفت که

استبعادی که ملا عبد کرده که اگر نص میبود همه اصحاب انکار آن

نمیکردند و حضرت امیر دعوی آن میکرد و حال آنکه دعوی نکرد

باطلست زیرا که دنیا و شیطان و نفس و هوای جاه و منصب دشمنان

قوی اند بعضی از اصحاب را اینها مانع شد و بعضی را ترس و بعضی را

دشمنی حضرت امیر و غیر آن و بعضی دیگر کم عقلان را بازی دادند

چه با ایشان گفتند که شاید بعد از آن حضرت برگشته باشد و شما

حاضر نبوده اید و حاضر بسیار چیز داند که غایب نداند و منقولست

که حضرت امیر دعوی کرد و بسیاری از مردم را بگواهی طلبید

و بعضی گواهی دادند و بعضی ندادند و گفتند که فراموش کرده ایم

مثل انس و حضرت امیر او را دعا کرد و گفت خدایا اگر دروغ

گوید بعیب برصش مبتلا ساز که هر چند که خواهد پنهان کند از آن

در زیر عمامه نتواند و چنان شد و زید بن ارقم را دعا کرد تا کور شد

ولی دور زینت از لعن معویه حضرت امیر را بر بالای منبر در حضور

جمع از صحابه و تابعین از اهل علم و ارادهٔ او قتل حضرت امیر

واصحابش را که علما و صلحا بودند مثل عمار با انکه نقل شده است
در کتب اهل سنت که حضرت پیغمبر فرمود که یا عمار یقتلك
الفئة الباغية یعنی ای عمار ترا خواهند کشت کروه
کمراهان و بیرون امده بر امام زمان و بسیاری از مسلمانان در جنک
معاویه کشته شدند با انکه همه میدانستند مرتبهٔ حضرت امیر را و لشکر
بردن عایشه از مدینهٔ مشرفه بجنک حضرت امیر که در ان لشکر
جمعی از صحابه و علما همراه بودند با انکه عایشه خود از حضرت رسالت
مکرر اوصاف حضرت امیر را شنیده بود تفضیل و رتبهٔ حضرت را
نزد خدای تعالی میدانست چنانچه از احادیثی که خود در تعریف
حضرت امیر نقل کرده مفهوم میشود و لیکن اوراق کنجایش ذکر
تفصیل ان ندارد و الا ذکر ان مینمودم اما مجمل انست که
نیز در کتب ازکتب اهل سنت دیده ام که عایشه کفت که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و اله تعریف صحابه مینمودند تعریف
حضرت امیر نکردند من کفتم که چونست که تعریف علی نکردی
کفت وَيْحَكِ هَلْ يعرف احد نفسه یعنی وای بر تو

هر کس خود را تعریف کرده و همین قدر بس است مرد عاقل غیر

که تقلید ابا و اجداد و مردمان سابق کنند ولکن تقلید نزد عقل

ممنوع است و قران نیز پر است از تشنیع و منع این و این ظاهر است

بر کسی که قران میداند و در نهج البلاغه که پیش همه مردمان بصحت

پیوسته که کلام حضرت امیر است خطبه هست مشتمل بر شکایت بسیار

از صحابه و شارح ان ابن ابی الحدید که یکی از علمای ایشان است

مبالغه کرده در صحت ان خطبه و رد کرده قول کسی را که گفته که این

خطبه کلام سید رضی الدین برادر سید مرتضی است قدس روحهما

و گفته که این سخن غلط است چه شیخ من گفت که من این خطبه را در کتابها

دیده ام که تاریخ تصنیف ان پیش سال مقدم بر ولادت سید

رضی الدین بود و خود نیز میگوید که من نیز این نوع کتابها دیده ام

و بعد از تصحیح خطبه میگوید که پس مشکل شد زیرا که درین خطبه

شکایت از صحابه اکه حضرت است میگوید ایشان بد باشند

و اگر دروغ میگوید خود بد باشد و بعد از ان میگوید که این اعتراض

بر شیعه نمی اید چه ایشان میگویند که صحابه بد کرده [illegible]

مشکلست مشوو ما جواب میگوییم که اولا ان بود که عالم خلیفه باشد
و ایشان که خلیفه شده اند ترک اولی کرده اند و حضرت شکایت
از ترک اولی میکند عزیز من تاملی درین کلام چه معنی دارد اگر
حضرت امیر از عدول صحابه که بجای پیغمبر نشسته باشند شکایت کند
و اسناد ایشان باموری ناخوش نماید بواسطه ارتکاب ایشان ترک
اولی را غرض انکه ترک تقلید باید نمود و فکری بحال خود کرد و
چون این رساله گنجایش ذکر بیش ازین نداشت زیاده مذکور نساخت
و نیز اگر ابتدا از فایده نکند بیش ازین نیز فایده نخواهد کرد والا
اشارتی چند بطریق دیگر میشود شاید که ان بفهم عوام نزدیکتر باشد
اول انکه عالم باکثر از مسلمانان مخفی نباشد درین که حضرت امیر
و فاطمه و فرزندان ایشان راه حق داشته اند ولیکن بسیار ظاهر است
پس مسلم نیست که طریق ایشان حق است چه طریق ایشان که حضرت
پیغمبر مشهور میشود و از انحضرت ماخوذ است و ایشان مهبط وحی
حق و محل نزول احکام اند پس معین داشته باشند که طریق ایشان
حق بوده باشد و حضرت ایشان را عالم نساخته باشند براه راست با وجود

کثرت محبت بحضرت امیر و فاطمه و فرزندان ایشان و همچنین
ایشان فرزندان خود را و لهذا اکثر را دیدیم و شنیدیم که در
ماده ایشان سخن کوته باشد بلکه علمای مخالف همه ایشان را عالم و عادل
میدانند و از ایشان مثل حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
اخبار نقل میکنند و صاحب فصول مهمه در ان کتاب فضایل
و کمالات اهل بیت را ذکر کرده و ابن طلحه که یکی از عمدهای
علمای ایشانست کتابی مشتمل بر مناقب ائمه اثنا عشر تصنیف کرده
و همه را امام میگوید و از ایشان کرامات نقل میکند و همچنین
ابن معاذ و شافعی بلکه شافعی خود چه مقدار مبالغه کرده در
اشعار خود در تعریف حضرت امیر و احمد حنبل در مسند خود نوشته
که اکثر مناقب و فضایل اهل بیت که در میان شیعه مذکور است
از علمای اهل سنت منقولست و فقیر در کتاب ابن حجر که از
متاخرینست و در مکه ساکن بود دیده ام تعریف حضرات ائمه
معصومین را و در ان کرامات از ایشان نقل کرده بلکه احادیث
و اخبار در تعریف شیعه ذکر کرده و در ان مبالغه بسیار نموده

و شیعه را تعریف بسیار کرده بنوعی که اصحاب ما میکنند و زیاده لیکن
در اخبار گفته که علامت شیعه امیر المؤمنین آنست که سب ابابکر
نکنند مجملا معلوم باشد که اهل بیت برحق اند و مذهب و طریق ایشان
حق است و اگر کسی خلاف این اعتقاد کند عاصی و نا مقید باشد
شک کافر و کشتن بنجز او نباید کرد پس سعی باید در تحقیق مذهب ایشان
دانسته ان و ما میدانیم که علمای شیعه مذهب اهل بیت دارند
و اعلم اند از دیگران بمذهب اهل البیت زیرا که ایشان در روایت
حدیث مبالغه بسیار میکنند و شرط عدالت ایشان مینمایند و اکتفا
بمجرد اسلام و عدم ظهور عصیان نمیکنند و بسیار از اخبار را بواسطه
عدم عدالت راوی طرح مینمایند و این جماعت با اهل البیت
مخصوص تر بوده اند از دیگران و بواسطه این حال ایشان را شیعه
در فرض میگویند و اکثر اوقات از خوف اعدا پنهان بوده اند
و در دل ایشان تقیه میکرده لهذا از ایشان ایذا و اهانت
نمیکشیدند و با وجود اینها از حضرات نقل اخبار میکردند
و مذهب خود را از ان گذاشته‌اند پس دروغ گفتن ایشان و خبر

ندارد زیرا که آن در آخرت موجب نارست و در دنیا
باعث رستم و قتل و غارت پس با نشار و حقیقت عاقل اختیار
این نمیکند ولیکن ظاهرست و با وجود این حالات و زمان
تقیه نقل کرده بعضی از عدول علما که چهارصد مصنف
از چهارصد مصنف جواب سایلی که از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام سوال میکردند نوشته شده است و چهار
هزار راوی از اهل عراق و خراسان و حجاز و شام از
راویان و اصحاب امام جعفر صادق بقلم آمده و راویان
باقی ائمه علیهم السلام برین قیاس تا انها که نوشته نشده باشند
و معلوم و معروف نباشند و مصنف نباشند چه مقدار باشند
و کتب بسیار در جمیع اسامی روات بوده و انچه بالفعل
موجودست خلاصه و کتاب نجاشی و کتاب ابن داود و
کتاب کشی و فهرست و کتاب رجال شیخ و غیرها هست با آنکه
کتب از میانه رفته بسوختن و شستن خصمان و ضایع شدن
در چاهها و خوردن ارزه در پنهان کردن از ترس

واین کتب مذکوره تمام نام روایت که روایت حدیث
ازشان کرده اند ازانها جمع شده است و بما رسیده
از متاخرین قطع نظر از کلام متقدمین دیگر انانکه بما رسیده
بعضی از مصنفین این مذهب چهار صد و پانصد مجلد و زیاده
و کم تصنیف داشته اند واکثر انها منعدم شده وانکه بالفعل
موجود است و در میان از کتب احادیث مثل کافی که
تصنیف محمد بن یعقوب کلینی است ومیگوید که من در بیست سال
ازا جمع کردم همه ان احادیث است و منقول از اهل بیت
و در قاموس ذکر کرده در باب نون در فصل کاف کلین مثل
امیر دهی است از دههای ری واز انجاست محمد بن یعقوب
کلینی واز علمای شیعه است دیگر در باب نون در فصل میم گفته
که مسکان شخصی است از علمای شیعه واگرچه انجا غلط کرده است
زیراکه انکس که شیخ شیعه و راوی حضرت است پسر مسکان است
عبدالله بن مسکان ومسکان پسر دیگر دارد محمد و کتاب محمد بن
یعقوب تخمینا هشتاد هزار بیت است وقریب بانست تهذیب

الاحکام که تصنیف شیخ ابا جعفر طوسی است رحمه الله وکتاب
استبصار که آن نیز تصنیف شیخ مذکور است وکتاب محاسن
تصنیف احمد بن محمد بن خالد برقی و قرب الاسناد تصنیف
محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری وکتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف
صدوق ابو جعفر بابویه قمی که قریب پنجاه هزار بیت است
واو کثیر التصانیف است ونقل کرده اند که قریب سیصد مجلد
تصنیف داشته واز آنجمله که موجود است کتاب مذکور است
وکتاب امالی وکتاب علل الشرایع وکتاب توحید وکتاب اعتقادات
وکتاب ثواب الاعمال وکتاب عقاب الاعمال وکتاب خصال
همین کتب روایات واحادیث اهل بیت است وکتب
متقدمین ومتاخرین که معدوم شده وبما نرسیده بسیار بوده
وکتب فروع که الحال موجود است از آن بیشتر است که حصر وتعداد
آن نماید واکثر آنها مشهور است ومعروف میان مردم وآنها
همه مشتمل بر مذهب اهل بیت است از اصول وفروع ومعنی ندارد
که امثال این مردم متدین این همه کتب را با سند به اهل البیت بندند

زخود را همیشه مهجور و دور بودن سازند و از دنیا و لذت محروم اند
بخلاف مذهب مخالف که اکثر اوقات علمای ایشان ظاهر بوده اند
و تابع حکام جابر پس میکنند که بواسطهٔ دنیا حق را پوشیده باشند
یا بتعمق نظر تتبع احوال و اخبار اهل البیت نکرده باشند
همچنانکه بالفعل موجود و مشاهد است در اکثر بلاد و دیگر اکثر ایشان
مقید نبوده اند چه بالفعل قضات ایشان در بلاد علانیه رشوه میگیرند
و حال آنکه رشوه حرام است نزد جمیع مسلمانان و هیچکس منکر این نیست
و فعلهای دیگر میکنند و شرع را تابع امر حاکم ظالم میسازند و
اینها را هیچ عیب نمیدانند پادشاه ظالم را که شراب خورد
و زنا کند و صلا نکند بشرط اینکه حاکم میدانند و امامت نماز
جمعه را موقوف باذن او میدانند و جامع کمالات صوریه و معنویه
و عارف معارف سلبیه و ثبوتیه میدانند در منابر و معارک میخوانند
و امثال اینها که این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد و معلوم است که
تقیهٔ بمذهب اهل البیت راست نیست و لهذا علمای ایشان از اهل سنت
نقل نمیکنند بلکه قیاس میکنند یا بوساطت غیر عدل بحضرت

میرسانند و اسم راوی را ذکر نمیسازند و اصحاب ما میگویند
دیگر فلان و اسامی هر یک از روات را با پدر ان ایشان و وصف
ایشان ذکر مینمایند با اشتراط عدالت در ایشان تا باهل البیت
میرسانند و ایشان از پیغمبر نقل مینمایند و پیغمبر از جبرئیل و جبرئیل از
خدای تعالی و ثابت شده است و در کتب نیز مذکور است که
احادیث بسیار بر پیغمبر بسته اند پس اعتماد بر احادیث نماند
مگر انکه ناقلان بی غرض و معلوم العداله باشند ولیکن بسیار کم است
و دیگر انکه انها که اصحاب ما معتقد ان ایشانند با ثقات معتزلند
و انها که معتقد مخالف است با عتق ربعضی مقبول است و باعتقاد
بعضی مردود و دیگر انکه انچه ما نقل کرده ایم از حضرت در حق
اهل البیت اتفاقیست و انچه در حق صحابه نقل میکنند پیش اصحاب ما
همه بهتان محض است و دیگر انکه چیزی چند اصحاب ما در ماده
ثلثه نقل میکنند که بعضی از مخالفین از ان قبول دارند اما جوابها
میگویند که عمل از ان قبول نمیکنند و اشاره ببعضی از انها می شود
چه یک طریق اثبات مدعا انست که اثبات شود که ثلثه صلاحیت

خلافت نداشته اند و اهل البیت صلاحیت داشته اند پس
ایشان خلیفه نباشند بلکه اهل البیت خلیفه باشند مثل اکثر ثلثه
کافر بودند در جاهلیت و بعد از چند وقت که حضرت پیغمبر مبعوث
شده بود مسلمان شدند بخلاف حضرت امیر که در وقت
بعثت حضرت بالغ نبود و مسلمان بالغ شدند و ایمان بحضرت
نبی و حضرت خیر النساء را آورد و هر چه باو فرمود چنان کرد
تا وقتی که حضرت از دنیا رحلت نمود و کافر صلاحیت امامت
ندارد بواسطه آنکه کافر ظالم است بواسطه قول خدای تعالی که
والکافرون هم الظالمون یعنی کافران ایشانند
ظالمان و ظالم صلاحیت امامت ندارد بواسطه قول خدای تعالی
در جواب حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در وقتی که
طلبید امامت را از برای ذریت خود و گفت که قال ومن
ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین
یعنی امامت امر من و از جانب من بهیچ ظالمی نمیرسد و صاحب کشاف
در تفسیر این آیه گفته که این آیه دلالت میکند بر آنکه عدالت در امامت

فصل فی فضل الجهاد قال الله

فی سورة التوبة الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله بأموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم وقال الله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم وفی الصحیفة باسناده قال حدثنی الحسین بن علی قال ... [illegible]

شرط است و چنین شرط باشد که در امام جماعت و در شهادت

و از اینجا فهم میشود که عدالت در امام نزد ایشان نیز معتبر باشد

و این خلاف مشهور است و لیکن معقولست و جوابی که ازین آیه

ملا علی گفته انست که منافات میان امامت و ظالم بودن در وقت

واحد است نه در دو وقت چه میتواند بود که در وقتی ظالم و عاصی

بوده باشد و در وقت دیگر امام و این جواب معقول نیست

چه ظاهر است که حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلم از برای کافر

در حین کفر امامت نمی طلبید بلکه مقصود انحضرت طلب امامت

از برای ذریتی که مسلمان بوده باشد بوده و خدای تعالی نفی کرد از ایشان

دیگر آنکه ابو بکر منع حضرت سیدة النسا کرد از ارث حضرت

رسالت که بنص و اجماع ثابت است بواسطه خبری که خود نقل کرده

که از پیغمبر کسی ارث نمی برد و هر چه از ما ماند صدقه است و معنی ندارد

که اینچنین خبری بوده باشد و غیر او حتی زنان حضرت و حضرت فاطمه

و حضرت امیر که همیشه با انحضرت بودند نشنیده باشند و فدک را

از انحضرت گرفت و داخل بیت المال ساخت و فدک زمینی و باغی چند

بود که حضرت فاطمه متصرف بوده انها را و میفرموده که پدرم
بخشیده است وحضرت امیر وام ایمن را گواهی بود ابوبکر قبول نکرده
ودعوای زن پیغمبر را که گفت حضرت حجره را بمن بخشید قبول کرد بی گواه
و این نیست الا بواسطه عناد با اهل البیت وچون معلوم شد که فدک از
ان حضرت بود عمر عبد العزیز با آنکه خلیفه بود از ان رد کرد باولاد حضرت
فاطمه وحضرت فاطمه بواسطه ایذائی که از ابی بکر باو شده بود وصیت نمود
که او را بشب حضرت امیر دفن نمودند تا ابی بکر برو نماز نگذارد
ومعلوم میشود که حضرت امیر نیز ایذا یافته و پوشیده نیست که ایذای
ایشان ایذای پیغمبر است بلکه ایذای خدای تعالی چنانکه معلوم شد
پیش ازین واین ظاهر است بر وجهی که مجال نزاع وخلاف نیست
واز غرایب وعجایب است جواب ملا علی قوشچی ازین ماده که
حاکم را نمیرسد که حکم کند بمجرد گواهی یک مرد و یک زن واگرچه مدعی
معصوم باشد و بعلم خود حکم میکند اگرچه شاهد نباشد زیرا که خود
فرض عصمت کرد پس معلوم شد نفی حاکم که مدعی راست میگوید
ونیز خود گفت که حاکم بعلم خود حکم میتواند کرد با آنکه حضرت فاطمه

ودر آیه نهم از سورة النحل ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون

والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا

ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین نیز گواهی بود چنانکه در نوا
مذکور است و بیک گواه و سوگند مال ثابت میشود و فدک مالی بود که
حضرت خیر النسا متصرف بود و با منازع پس منع او از فدک نمودن
و گواه از و طلبیدن و قبول گواهان او نکردن خلاف حق باشد
و دیگر آنکه روزی ابا بکر بر منبر رفت و گفت اقیلونی و لست بخیرکم
و علی فیکم یعنی بر طرف سازید بیعت امامت که بمن کرده اید که من
بهتر از شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما باشد و این کلام صریح است
در این که امامت حق او نبوده و نص از خدا و رسول در امامت او
نیست و در این که امیر المؤمنین افضل است نه مفضول و آنکه خلافت
حق حضرت امیر است و جواب این که گفته لا علی بانکه این تواضع است
و شکست نفس و معلوم است که تواضع و شکست نفس در مثل این امور
منع نداند چراکه نمی تواند بود که کسی را که خدا و پیغمبر امامت و حکومت
دین و دنیای مردمان داده باشد او گوید شما بر طرف کنید قبول کردن
امامت مرا چراکه من بهتر از شما نیستم و علی بهتر از امامت بوده خطا که
این رد بر خدا و رسول است دیگر آنکه عمر گفت که کانت بیعة ابا بکر

فلتة وقی الله المسلمین شرها ومن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی
قبول کردن مردمان ابوبکر را بامامت و خلافت کار ناگاهانی
بود از روی خبط نه از روی تدبیر و اصل و دلیل و قاعده و نگاه
دارد خدا مسلمانان را از شر چنین امری و هر کس که رجوع کند و برگردد
بسوی این نوع بیعت پس بکشید آنکس را و از عجیب جواب ملا علی
که گفته تقدیر این عبارت است که کانت بیعة ابابکر فلتة وقی
الله المسلمین شر الخلاف الذی کاد ان یظهر عندها فمن عاد الی مثل
تلک ای من نوع الموجبة للتبدیل فاقتلوه یعنی قبول امامت ابابکر
کار ناگاهانی بود و واقع شد از روی خطا و با تدبیر خدای تعالی
از شر خلاف آن و از برگشتن آن که نزدیک باشد که ظاهر شود
نزد او نگاه دارد مسلمانان را پس هر کس عود نماید بمثل آن
مخالفت که باعث تبدیل خلاف او باشد پس بکشید او را این
الکلام اصلا و قطعا معنی ندارد زیرا که این مقدار حذف و تقدیر
در چنین جایی نمی تواند بود و با وجود آن ربط ندارد چرا که
نمیتوان گفت که چه از آن خلاف ناگاهانی بود و با وجود تدبیر

پس خدای تعالی مسلمانان را از شر خلاف و برگشتن از ان نگاه دارد
وکسی که عود کند بان برگشتن بکشیدش بواسطه انکه امری که باوجود
وبه صورت واقع بوده باشد چرا خدا مسلمانان را از خلاف ان
نگاه دارد و چرا کسی را که از ان برگردد و بخلاف ان قایل
شود بکشندش با انکه عود اصلا صورت ندارد چه یکبار دیگر
از ان برگشته بودند و چنین غالب بلکه محقق بوده که این قول
عمر است جواب گفته اند که این غلط است یا قول عمر نیست و قایل
باین چنین جواب غیر معقول شده لهذ و به انکه این کلام
صریحست در انکه ابو بکر مستحق امامت و خلافت نبوده و همچنین عمر
چرا که او باعث و ساعی امامت ابو بکر بود و هرگاه کسی چنین کسی را
خلیفه و امام سازد و خود از برایش چنین گوید او صلاحیت ان
ندارد که امام باشد وان دیگر نیز خصوصا که دلیل امامتش امام ساختن
او باشد چنانکه مذکور خواهد شد و لیز ظاهر است و همچنین عدم دیانت
و تقید بمعقول و مشروع کسی که این جواب میگوید و از اینجا معلوم
میشود که اعتماد در انتخاب شاید و انکه گویند که مردم پیش علمای ارک

فقد یغفر لک ما تقدم من ذنبک ... عمدا تائب ... فاولئک لا تبع ومعه الاجر ... علیه

والزهرة الثالثة لا یتبع ... الاضرج ... فضل
من فعل ذلک ان کفیله بالجنة فی البیت
فی ما استحب عند دخول العروس ... والاوقات
فی بیان الاوقات ... قال النبی ص یا علی اذا دخلت العروس بیتک فاخلع خفها
حتی تجلس واغسل رجلیها وصب الماء من باب دارک الی اقصی دارک فانک
اذا فعلت ذلک اخرج الله من دارک سبعین لونا من الفقر وانزل علیک
سبعین لونا من البرکة ...

بوده اند و بغلط راه پیش نگرفته لذ چه ملا علی که یکی از اکابر ایشانست

اینچنین چیزها که شنیدی و چیزهایی که خواهی شنید میگوید رعایتا که

اینها را همه از خود نگوید بلکه از مردم نیز نقل نماید و دیگر آنکه مخالفت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده اند ابا بکر و عمر و عثمان

در نارفتن با اسامه بن زید که در وقتی که حضرت رسالت مریض شد

در مرضی که رحلت فرمودند دریافت که قرار گرفتن خلافت با حضرت

امیر با وجود آن جماعت در مدینه میسر نمیشود لشکری تعیین نمود و

اسامه را سردار آن ساخت و این سه کس را فرمود که تابع اسامه باشند

و با لشکر روند و این معنی را مکرر کرد و اسامه را گفت که زود بیرون

رو و اسامه از مدینه بیرون رفت و آن جماعت نرفتند بواسطه آنکه

دانستند که غرض حضرت آنست که امر خلافت بر حضرت امیر قرار گیرد

ولهذا حضرت امیر که در همه لشکرها حاضر می بود بلکه سردار می بود

در آن وقت به رسید او را که داشت و اسامه را بر ایشان حاکم ساخت

و فرمود که روید با او و از حاکم ساختن اسامه بر ایشان نیز فهم میشود

عدم استحقاق ایشان خلافت را و در بعض کتب مذکور است

که ایشان همراه بیرون رفتند وشب پنهان باز گشتند و در منازل

خود پنهان شدند تا به بینند که کار حضرت بکجا می کشد

وبعضی گفته اند که عایشه نزد پدر فرستاد که برو که حضرت برینا

القصه که مخالفت حضرت نمودند ورفتند وکردند انچه کردند

وفتنه انگیختند ونگذاشتند که حق بجای خود قرار گیرد وهر چند

حضرت رسالت جهد کرد در باره خلافت حضرت امیر

بهم رسید اول انکه اختصاص ورزید بانحضرت تربیت کردن او

از کودکی وهمیشه با خود داشتن وتعلیم علم وفضل وصلاحیت

واداب با و نمودن وبدادن سیدة النسا با و وثانیاً

نص کرد ودرمثل غدیر خم چنانکه گذشت ثالثاً وصیت کرد

وخواست که چیزی بنویسد کاغذ ودوات وقلم بانحضرت ندادند

ونگذاشتند که چیزی بنویسد وگفتند که هذیان میگوید چنانکه در

بعضی کتب احادیث است ودر کتب ایشان مذکور ورابعاً

علاج دران دید که ایشان در مدینه نباشند تا شهرت بودن

اینها در کتب ایشان بمرتبه ایست که منع صحت ان مکابره در روایت

و بواسطه انست که سید شریف در شرح مواقف نقل کرده از
آمدی که مسلمانان پیش از وفات حضرت بر یک طریق و عقیده
بودند مگر منافقین و بعد از آن هنوز حضرت فوت نشده بود
که خلاف در میان ایشان پیدا شد در امور اجتهادیه که موجب
ایمان و کفر نبود و غرض ایشان اقامت دین بود مثل خلاف
ایشان در قول حضرت در مرض الموت که ایتونی
بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی
حتی قال عمر ان النبی قد غلبه الوجع حسبنا کتاب الله یعنی حضرت
فرمود در مرضی که فوت شد در آن که کاغذی بیارید که چیزی بنویسم
که اگر بآن عمل کنید هرگز گمراه نشوید و عمر گفت پیغمبر را غالب
شده است درد کافیست ما را کتاب خدای و میان اصحاب
مباحثه شد و حضرت خبردار شد و اعراض فرمود و دیگر مثل خلاف
ایشان در تخلف از جیش اسامه پس بعضی گفتند که واجبست
متابعت او و همراه او رفتن بواسطه آنکه حضرت فرمود که
جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه

وجمعی گفتند که باید ایستاد تا به پرسیم که چه میشود حضرت را ازین
مرض که هست و از جمله ان جماعت که تخلف کردند ابو بکر و عمر و عثمان
بودند چنانچه در بعضی کتب تصریح کرده اند مثل شرح تجرید
و خلاف حضرت کردند باجتهاد و خطا در اجتهاد قصوری
ندارد که ان امر اجتهادی بود و این سخن باطل است از
سید شریف بسیار جرات است زیرا که بنوعی نقل کرده که گویا
قبول دارد و این سخن از اصولیان است و همچنین از امثال او
اصولیست چرا که از اینجا معلوم می شود که ایشان معنی اجتهاد را
نفهمیده اند و معنی اجتهاد انست که فکر کند در استخراج مسایل
از قران یا از قول حضرت رسالت صلی الله علیه و اله یا از فعل
آنحضرت یا از تقریر ایشان و معنی تقریر انست که کسی بحضور
ایشان کاری کند و ایشان منع او نفرمایند یا از قیاس باین
طریق که انها را بر مسایل دلیل سازند پس ترک قول آنحضرت
کردن و اعتماد بر چیزی دیگر کردن که بخاطر رسیده نه اجتهاد باشد
بلکه ترک نص باشد مثل ترک قران و همچنین که ترک قران بکفر

قال الله تعالى في سورة النساء واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا

فصل في عقوبة قذف النساء

قال الله تعالى ان الذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئك هم الفاسقون الا الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم

[illegible]

خود کردن نه اجتهاد است و جایز نیست همچنین ترک فعل و قول حضرت

چه معنی دارد که حضرت کاغذ طلبید و گوید چیزی بر ان نویسم که بان

عمل کنید بعد از من باگراه نشوید و رد نمایند از اجتهاد و

گویند که ما را قران بس است و دیگر انکه حضرت گوید که حق اینست

که شما در مدینه نباشید و ایشان گویند که حق خلاف اینست و این

اجتهاد بهمه مجلا کاغذ طلبیدن که سندی نویسد که بان عمل نمایند

دوستان انحضرت ایشان را بر وجهی که منقول است نص است

برامامت و خلافت حضرت امیر بعد از و بلافصل و عدم استحقاق

ایشان ان امر را خواه ایشان باجتهاد ترک و منع کرده باشند

و خواه بغیر اجتهاد بلکه خواه میرسند و خواه نه پس معلوم است

که این جماعت قبول دارند که انحضرت نصب حضرت امیر کرد

ولیکن غلط کرد پس ایشان کلام در نبوت دارند در امامت

و این واضح است نزد هر عاقل که اندک تاملی کند و تقلید پیشینیان

نکند و دیگر انکه ابابکر فرستاد بخانه حضرت امیر که بیا و بیعت

کن بعد از انکه مردم با و بیعت کرده بودند که حضرت و بعضی

از بنی هاشم و اصحاب انحضرت رفت پس اتش بر در خانه او زدند
که دران خانه حضرت امیر و فاطمه و جماعتی از بنی هاشم بودند
و نیز در بر شکم حضرت فاطمه زدند چون در عقب در بود و پسر
محسن نام از شکم انحضرت رفت و غالبا که اینها نیز ظاهرست
بر وجهی که منع نمیتوان کرد چه منقولست در کتب ایشان و لهذا
ملا علی نقل کرده و جواب نگفته بلکه همین گفته که انکه حضرت
امیر بیعت نکردند بواسطه ان بود که راضی نبود بلکه بواسطه عذری
بود و دیگر منقولست که وقتی که ابا بکر بر منبر رفت حضرت
امام حسن و امام حسین پیش منبر رفتند و گفتند که این مقام جد
ماست و ترا استحقاق این جا نیست و همچنین بعضی از صحابه
مثل سلمان و ابوذر و مقداد رفتند و هر کدام نصیحتش کردند
و تذکیر حکایت روز غدیر و غیره کردند و سخنان بسیار موثر
فرمودند و بعد از انکه متاثر شد اقیلونی را تا اخر گفت چنانکه
گذشت پس عمر او را پشیمان کرد و دیگر حبش با حکام
بر تر بود که دست چپ دزد را برید و حال انکه دست راست

او را مرخص بدید تبرید و تخصر را فرمود که بوخشند و حال انکه حضرت نبی
کرده بود از سوختن و کلاله را نداشت و جده از وی پرسید که
میراث من چند است ندانست و اضطراب بسیار در احکام میکرد
و از مردمان می پرسید و غالبا که اینها همه مسلم است چه ملا علی
میکوید اینها عیب نیست چراکه مثال ان از حضرت امیر المومنین نیز
واقع شده مثال انکه حضرت امیر هم اول میکفت که کنیزی که فرزند
اورده باشد از مالک او را میتوان فروخت و بعد از ان برگشت
و بقول عمر که نمیتوان ان فروخت قرار داد و معلومست که کال عیب
است اکه کسی بجای پیغمبر نشسته باشد و مسایل ضروریه که مردم را
بیشتر واقع باشد و بان احتیاج داشته باشند نداند و انچه از حضرت امیر
نقل کرده دروغ بر وبسته زیراکه خود ملا علی نقل کرده که
حضرت اعلم همه صحابه بود و نیز حضرت امیر گفته که حضرت پیغمبر
مرا هزار باب از علم بیاموخت و برمن از هر باب هزار باب
دیگر منکشف شد و لهذا ملا سعد الدین در شرح الشرح غالبا میکوید
که علی برگشت از ان قول و تا حال شیعه او برایند دارد و آزا

نقل کرده اند و مذهب ایشان الست و ایشان مذهب حضرت را
بهتر میدانند و این ظاهر است و امثال این چیزها که از و واقع
شده بسیار است و رساله کنجایش بیش ازین ندارد و پس از
عمر نیز بعضی مذکور میشود مثل آنکه حکم کرد بسنکسار کردن زن
حامله و زن دیگر که دیوانه بود و حضرت امیر منعش کرد و او گفت
لولا علی لهلک عمر و شک کرد در موت حضرت تا آنکه ابو بکر
برو خواند انک میت و عمر گفت که گویا من هرگز این آیه نشنیده ام
دیگر روزی بر منبر رفت و گفت هر که مهر زن گران کند من ده هم
وا ازو میگیرم و داخل بیت المال میکنم زنی برخاست و گفت
منع میکنی از ما چیزی را که خدای تعالی حلال کرده بر ما و آیه و
آتیتم احدیهن قنطارا را برو خواند و بعد از ان
قبول کرد و گفت همه مردمان از عمر دانا ترند بفقه حتی زنانی
که در پس پرده باشند و این در کشاف نیز مذکور است و در جواب
میگویند منع عمر نه بواسطه آن بود که آن حرام است بلکه بواسطه
آن بود که ترکش اولیست و لکن گفت که همه کس از عمر فقیه ترند

فصل في فضل الجهاد

وقال رسول الله ص رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر وقال ع من غلب علمه هواه فهو علم نافع ومن جعل شهوته تحت قدمه فر الشيطان من ظله

قال ابو جعفر ع يقول الله عز وجل وعزتي وجلالي لا يؤثر عبد هواي على هواه الا جعلت غناه في نفسه وهمته في آخرته وضمنت السموات والارض رزقه وكنت له من وراء تجارة كل تاجر

فصل في التوكل

قال الله تعالى في سورة الطلاق ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا

وقال الله تعالى في سورة آل عمران ان الله يحب المتوكلين

تواضع است و این جواب معقول نیست چرا که کوشت میکیرم و داخل بیت المال
میسازم و با وجود انکه حرام باشد نیز معقول نیست زیرا که ان مال
مال زوجه است یا مال زوج پس ترک اولی منع نداشته باشد و دیکر
منع ندارد که در جواب زنی که او کوید مسئله را غلط کردی بخلاف
قران حکم کردی و او قبول کند و کوید که حرام نمیسازم و میکویم که
بهتر انست که قدر کم باشد که هیچکس دران نزاع ندارد با انکه
چنین نیز نکرده بلکه تصدیق ان زن کرده و کفته که تو بلکه همه زنان
از من بهتر مسئله میدانید و تواضع اینجا اصلا معنی ندارد و مجملا
صاحب این نحو لایق نیست که بجای پیغمبر باشد خصوصا با وجود
کسی که کوید سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هر چه
میخواهید پیش از انکه مرا نیابید و کوید لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا و غیر ان و این بسیار واضح است
و دیکر انکه منع کرد فاطمه و سایر سادات را از خمس که در قران
ثابت است از برای ایشان و زوجات حضرت را از بیت المال داد
و حکم در حد قذف بصد تازیانه کرد و جای انکه هشتاد تازیانه

فصل في فضل البلاء

قال الله تعالى في سورة الملك الذي خلق الموت والحيوة ليبلوكم ايكم احسن عملا وقال رسول الله صلعم ان اعظم الجزاء مع عظم البلاء وان الله تعالى اذا احب قوما ابتلاهم فمن رضي فله الرضى ومن سخط فله السخط وقال علي عم الجزع عند البلاء تمام المحنة وقال صلعم من ابتلى فصبر واعطى فشكر وظلم فغفر وظلم فاستغفر قالوا ما له قال اولئك لهم الامن وهم مهتدون وقال عم ان الله ليتعاهد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرجل اهله بالطعام وان الله تعالى ليحمي عبده الدنيا كما يحمي المريض اهله بالطعام عن انس ابن مالك عن النبي صلعم انه قال اذا اراد الله بقوم خيرا ابتلاهم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم لا يزال البلاء بالمؤمن والمؤمنة في جسده وماله وولده حتى يلقى الله وما عليه خطيئة وقال عم ليودن اهل العافية يوم القيمة ان جلودهم قرضت بالمقاريض لما يرون من ثواب اهل البلاء قال الله تعالى يا داود قل لعبادي من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي فليطلب ربا سوائي

فصل في فضل الصبر

قال الله تعالى في سورة ال عمران والله يحب الصابرين وفي سورة الانفال فاصبروا ان الله مع الصابرين وفي سورة تنزيل انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وروي عن علي بن موسى الرضا عم قال خمسة لو رحلتم فيهن لا ينبغي [illegible] لا يخاف عبد الا ذنبه ولا يرجو الا ربه ولا يستحيي الجاهل اذا سئل عما لا يعلم [illegible] والصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد ولا ايمان لمن لا صبر له [illegible] قال [illegible] الصبر [illegible]

مى بيت بنص قرآن و در قسمت تفضيل كرد عرب را بر عجم و ...
بر انصار و انصار را بر غير و اينها همه خلاف حكم پيغمبر بود و منع
كرد متعه حج و متعه نسا و گفت حى على خير العمل را در اذان
و در بالاى منبر رفت و گفت ثلث كن في عهد رسول الله و انا احرمهن
و اعاقب عليهن يعنى سه چيز در زمان پيغمبر حلال بود من آنها را
حرام كردم و عقاب ميكنم كسى را كه مرتكب آنها شود و اين در كتب
ايشان نيز مذكور است بر وجهى كه انكار نميتوانند كرد و بهمين سبب
انكار نكرده ملا على قوشچى و گفته كه جواب همه اينها آنست كه مجتهد را
ميرسد كه خلاف مجتهد ديگر بكند در مسايل اجتهادى و اين از غرايب است
كه حضرت رسالت را مجتهد گفته و مسايلى كه بنص كتاب ثابت شده
اجتهادى نام كرده و اين غايت جهل است و تعصب چه معنى
مجتهد را دانستى و بر تقديرى كه حضرت مجتهد باشد خلاف او نميتوان
كرد چه مجتهد آنست كه قول پيغمبر را دليل مسئله و حكم سازد و فتوى
بخلاف قول او ندهد پس اگر خلاف خدا و پيغمبر در قرآن و حديث
توان كرد اجتهادى نميماند پس هر كس را رسد كه آيد و گويد كه

ومن صبر على الطاعة اعطاه الله ... درجة ما بين الدرجة الى الدرجة ... ما بين السماء والارض ومن صبر على المعصية ... ما بين تخوم الارض الى العرش ... قال امير المؤمنين عليه السلام ... بالصبر ... ان صبرت جرت عليك المقادير وانت مأجور ...

وقال امير المؤمنين عليه السلام ان الصبر احسن الخلق ... والحلم من اخلاق الانبياء ...

فصل في فضيلة الشكر قال الله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد

مر مجتهدم و تغییر احکام الهی در رود و نعوذ بالله ازین نوع اعتقادات
و اجتهادات دیگر الا که انچه مذکورش در ایذای حضرت فاطمه از ابو بکر
و عمر نیز شرکت دران پس ان گناه هر دو باشد بواسطه انکه بعد از
مباحثه که میان حضرت فاطمه و ابا بکر واقع شد در ماده فدک
پس ابو بکر کتابی نوشت مشتمل بر انکه فدک را بفاطمه بدهند که
گویند ان از دست عمر در راه بانحضرت رسید و ان کتابت را ازو
گرفت و پاره کرد و بعد از ان پیش ابو بکر رفت و با و اعتراض
کرد پس اتفاق کردند بر منع فاطمه علیها السلام از فدک و در جواب
این علمای ایشان چیزی نتوانستند که گویند که این منقول نیست
گفته اند ثقات بعض عدول نقل کرده اند و امثال اینها ازو
بسیار است پس باید که از خصایص عثمان نیز چیزی مذکور شود مجمل
حال او بر وجهی که از کتب معلوم می شود ان بود که از حکم خدا
و پیغمبر بلکه از حکم شیخین خود بدر رفت و فجار و فساق را بر مسلمانان حاکم
ساخت و بمرتبه رسید ظلم او که خلق ازو بتنگ آمدند و اتفاق بر
قتل او کردند مثل انکه ولید را حاکم ساخت و او مست بود که

فصل فی فضیلة الدعاء

قال الله تعالی فی سورة المؤمن ادعونی استجب لکم

اللهم انی اعوذ بک من سوء القضاء وسوء القدر وسوء المنظر فی الاهل والمال والولد

امانت مردم کرد همچنین سعد بن العاص را در کوفه امارت داد و
از فسق او بتنگ آمده او را بدر کردند و باز او را بر اهل مصر
حاکم ساخت و اهل مصر از و شکایت کردند و جواب از ینها
بانکه گمان او آن بود که ایشان فاسق نیستند و لیاقت خلافت
دارند گناه او چه باشد در قباحت ایشان ظاهر الفساد است
چه حال مردم را امید است و چرا در زمان آن دیگران نشد
و ازین گذشته بعد از اطلاع بر حال سعید و بیرون کردن او را
از کوفه و باز او را حاکم ساختن بر مصر او را خود چه جواب است.
و دیگر آنکه اکثر بیت المال را بخویشان خود داد و مرغزار که از
جهة مومنین بود و همه ایشان دران شریک بودند مخصوص خود ساخت.
و جواب بانکه از جهت اموال صدقه بود نافع نیست چه بعد از تسلیم
همه کس دران مساویند پس به بیت المال مخصوص نباید ساخت
دیگر آنکه اصحاب حضرت را ایذا کرد مثل آنکه ابن مسعود که یکی
از صحابه بزرگست چندانش زد که هلاک شد و مصحفش را سوزانید
و عمار را چندان زد که بافتق مبتلا کرد و ابو ذر را زد و از

انک لا تخلف المیعاد

اللهم انی اسئلک الایمان بک والتصدیق بنبیک والعافیة من جمیع البلاء والشکر علی العافیة والغنی عن شرار الناس وقال امیر المؤمنین قد تواخذ الدعاء قبل نزول البلاء

قال امیر المؤمنین ع تفتح ابواب السماء

مدینه بیرون کرد و بربذه رفت و آنجا مرد و ظاهرا بواسطه شهرت
و معلومیت اینها را منع نمیکند و جواب میگوید ملا علی که ابن مسعود
مصحف داشت که موافق نبود بمصاحفی که در آن اتفاق کرده بودند
و بواسطه این از و میخواست که بگیرد و او نمیداد پس بواسطه آن
تادیب او کرده باشد اما سوختن مصحف را جواب نگفته و غالبا که
جواب ندارد و همچنین عمار را زد بواسطه آنکه با وی بی ادبی کرد
و ثقلت میکند که نزد او میرفت و سخنان درشت با وی میگفت
و ابوذر را نیز بجهت همین زد چه معلوم است که چنین روز جمعه او از
خطبه فارغ می‌شد او تعریف و تشنیع میکرد و کنایه بعثمان میگفت
که دیدی بعد از شیخین چه پیدا شد عمارتهای بلند ساختند و جامه‌های
نازک پوشیدند و اسبهای خوب سوار شدند و چیزهای خوب
خوردند و هر گاه عثمان را می‌دید این آیه را میخواند که. يَوْمَ
يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ
وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ الآیه پس عثمان او را بتازیانه زد
بواسطه ادب کردن و گفت اینها مکن یا از اینجا بیرون رو.

پس ورق بر بده و انجا مرد و عاقل بعد از انکه درین کلام تأمل میکند
میداند که ان جماعت تا در و قباحتهای با فیشد بلکه تا نمیدیدند
که از حد بزرمی بر دا انها نمی کنشد و لهذا دیگران نکردند و
ابو ذر با انکه از و سبب صادر شود شده باشد ایه را برو نمیخواند
و حاصل این جواب دلالت بر طعن و نقص بیش از اصل میکند
نزد عاقل نعوذ بالله از کسی که عمار و ابو ذر با و کنایه میگوید باشند
و او را محل ایه مذکوره میدانسته باشد و دیگر عبد الله بن عمر
شخصی را بعد از انکه مسلمان شده بود کشت و بر و قصاص بود
ساقط کرد و ولید شراب خورده بود او را حد نزد تا وقتی
که حضرت امیر ش حد زد و جواب کفته ملا علی که اجتهاد کرد
در عدم قصاص و خیال کرد که چون سبب قصاص در زمان امارت
او نبوده پس قصاص نمیباید کرد و تاخیر حد کردن ولید بواسطه آن
بود که تا واضح شود شراب خوردن او و ظاهر نشد تا وقتی که
او کشته شد و حضرت امیر ش حد کرد و جواب اول ظاهر الضعف است
و تاخیر اگر بواسطه ثبوت شرعی بوده باشد خوبست و لیکن ظاهرا

يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس إلحافا وفي سورة الأنعام ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه

وقيل يا رسول الله ما الفقر قال خزانة من خزائن الله وقيل ثانيا ما الفقر يا رسول الله قال كرامة من الله وقيل ثالثا ما الفقر يا رسول الله قال شيء لا يعطيه الله إلا نبيا مرسلا أو مؤمنا كريما على الله تعالى

چنین نبود و دیگر آنکه رعیت بلکه صحابه از وی بتنگ آمده بودند حتی
و امام حسن و امام حسین علیهم السلم تا آنکه گذاشتند که کشته شد و ازو
دفع نکردند و نقل کرده اند که حضرت امیر گفت که خدای تعالی او را
کشت و این قول دلیل رضا بر قتل اوست و آنکه استحقاق
کشته شدن بر وجهی که گذشت پیدا کرده بود و آنکه عایشه و
و معاویه از حضرت خون او را طلب کردند و گفتند که کشنده
عثمان را بما بده و حضرت نداد تا آنکه ایشان با حضرت جهة
آن جنگ کردند بر وجهی که مشهور است و مردم بسیار از طرفین
کشته شدند و آنکه تا سه روز صحابه او را دفن نکردند گویا بواسطه
آن بود که بعقیدهٔ ایشان استحقاق دفن نداشت و می بایست او را
آنچنان گذاشت تا مردم عبرت گیرند و دانند که او بد کرده بود
بنا برین تقریر جواب ملا علی که آنکه او را سه روز گذاشتند و دفن
نکردند گناه صحابه باشد نه گناه او و ساقط شد با آنکه قول حضرت
امیر را جواب گفته مجملا و منع آنجا عدت و تا معقول جواب
[illegible] شان پیش از آنست که در بنا اوراق کنند و همچنین اوصاف

فصل في خصال توجب الفقر قارم

وقال عم الفقر فخري وقال عم الفقر [illegible] مشتاقون الى الجنة والجنة مشتاقة الى الفقراء

عشرون خصلة تورث الفقر اوله القيام عريانا والاكل جنبا [illegible] البول عريانا [illegible]

وفضایل حضرت امیر از انچه ایشان ذکر کرده اند وقبول دارند
غیر انها که اصحاب ذکر میکنند واین بر کسی که تتبع اینها روی
فضایل وکمالات حضرت امیر کند ظاهر میشود ودلیل بران
غیر از تتبع نمیتوان گفت پس عاقل انست که عناد وتقلید را
گذارد وگوید که من امروز مسلمان میشوم واز جهت خود اختیار
مذهبی میکنم ومذهب منحصر است در مذهب شیعه وغیر ان ومذهب
شیعه مذهبی است که ایشان از اهل بیت پیغمبر نقل میکنند
واهل بیت از پیغمبر وپیغمبر از جبرئیل وجبرئیل از خدای تعالی وشرط
مینمایند که واسطها تا پیغمبر همه عدل می باید یا اگر خبر متواتر
رسیده باشد واگر مذهب شیعه مذهب اهل بیت است ثابت شده
پیش از این ونیز همچنین اگر مذهب شافعی معلوم میشود که جماعتی
میگویند که این مذهب شافعی است وهمچنین حنفی با اگر عدالت
ایشان معلوم نیست پس مذهب شیعه نیز معلوم میشود بنقل ایشان
با وجود شرط عدالت وکثرت برتبه که گفته شد که چهار هزار راوی
امام جعفر صادق علیه السلم در یک زمان داشت وچهار صد جلد

مصنف از چهار صد مصنف از جواب و سوالات آنحضرت مکتوب شده
و همه اینها شیعه بوده اند و نقل مذهب شیعه از اهل بیت میکرده اند
و گفته اند که این مذهب اهل بیت است و مذهب غیر شیعه که آن
مذهب سنیان است مثل حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی هیچ کدام از اینها
مقید بآن نیستند که مسئله ایشان منقول از پیغمبر باشد بلکه قیاس
و استحسان عقل را تجویز می کنند و معلوم است که علم و فضل
ایشان مثل اهل بیت نبوده و ابوحنیفه را میگویند که شاگرد حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بوده و تفاخر شافعی بمداحی اهل بیت
چنانچه از اشعار او فهم میشود پس عاقل بعد از تامل در مقدماتی
که گذشت جزم میکند که مذهب شیعه برحق است و دیگر آنکه هیچ کس
در باره اهل البیت موجب نقص نگفته و کسی بر آن نیست که ایشان
غلط کرده باشند بخلاف دیگران که تمام شیعیان میگویند که
ایشان همه غلط کرده اند و همچنین بعضی از ایشان بر بعضی را پس
اختیار آنچه در آن هیچ سخن نباشد بهتر خواهد بود از آنکه در آن سخن
باشد و هر چند حقیقت سخنان معلوم نباشد پس نماند الا آنکه کسی نزاع کند

و گوید که مذهب شیعه مذهب اهل بیت نیست این خود قابل

خصوصا نسبت بکبر که فی الجمله تتبع کلام مورخان و اهل علم کرده

باشد و میان مردم نیز این ظاهر است و احتیاج باین تطویل نبود

ولیکن مکلف بودیم و بلی شدیم و با وجود این چندان نفعی

معلوم نیست که دهر زیرا که مردم نه انچنان در جهل و تقلید

افتاده اند که گوش باین نوع سخنان کنند تا انکه میگویند که

مذهب شیعه مذهبی است که شاه اسمعیل پیدا کرده و مردمان

سابق از صوفیه و ملایان غلط نکرده اند و حال انکه این غلط است

و مذهب شیعه را مورخین و اهل علم در کتب نقل کرده اند

و تاریخ ان ششصد و هفتصد است و غلط بر هر کس روشن است

غیر از معصومین و معلوم است که حکما اهل علم اند و ایشان کافر شده اند

چنانکه بر همه واضح است و بعضی از ریاضت کشان هند که ایشان را

جوکی میگویند بواسطه ریاضت بسیار حالات عجیب و غریب

از ایشان مشاهده می شده بلکه میگویند که در میان اسمان

و زمین معلق می مانند و چیزی میخوانند که دل مردمان را میخورند

سل ولو كان لاربعين فقال اخبرني ما الصعب وما الاقرب وما العجب وما الاصعب وما القريب وما الاوجب وما الاصعب فقال ع الصعب هو المعصية والاقرب كل ما هو ات والقريب هو الدنيا والعجب هو الدنيا وغفلتنا فيها والواجب هو التوبة [illegible]

قيل جاء رجل الى امير المؤمنين ع وقال جئتك عن سبع مسائل فقال ع سل ما بدا لك فقال الرجل اي شيء اعظم من السماء واي شيء اوسع من الارض واي شيء اضعف من اليتيم واي شيء احر من النار واي شيء ابرد من الزمهرير واي شيء اقسى من الحجر فقال علي ع البهتان على البريء اعظم من السماء والحق اوسع من الارض [illegible]

وبعضی از غالیان که کافرند وحضرت امیر را خدا میدانند شمشیر
بر شکم خود می‌نهند وزور میکنند چنانکه شمشیر کج می‌شود ودر پوست
ایشان اثر نمیکند مجملا اینها از کرامات ومعجزه بمطابقه دعوی
شخص میشود وخداشناس ومقبول درگاه الهی نمیشود کسی که
ریاضت بخودی خود کشد وبعضی چیزها مر نفس او را حاصل شود
بلکه اینها باعث گمراهی خود ودیگرانست پس غافل نباید بود
وبر اینها اعتماد نباید کرد تا امر ظاهر وروشن شود والسلم
واما دلیل که سنیان ذکر کرده اند بر حقیت امامت ابو بکر
در کتب معتبره خود مثل شرح تجرید وشرح مواقف انست که
گفته اند که ما را دو وجه است بر امامت ابو بکر اول انکه دلیل
بر امامت نص می‌باید یا اجماع نص نیست اما در ماده ابو بکر
با جماع واما در ماده حضرت امیر بو بسط ان جوابها که شنیدی
یعنی از دلیلهایی که بر امامت امیر المؤمنین گفته شد واجماع بر غیر
ابو بکر نیست باتفاق امت پس او امام باشد وبر هیچ عاقل مخفی
نیست بطلان این دلیل از چند وجه اول انکه شاید دلیل

٢

برظ

دیگر باشد غیر نص و اجماع مثل دلیل عقل و ان گذشت دیگر انکه
در مادهٔ حضرت امیر نص هست چنانکه دانستی با ضعف جوابها
دیگر انکه بر تقدیری که اجماع بر غیر ابابکر باشد لازم نمی اید که اجماع
را بابکر باشد چه میتواند بود که بر عکس اجماع بباشد سوم انکه اجماع
شده بر حقیت امامت ابابکر با علی یا عباس و ایشان با ابابکر
نزاع نکردند پس امامت ابابکر بر حق باشد و ضعف این دلیل در
کمال وضوح است چه در انجا دعوای عدم نزاع حضرت دارند
و معلوم است قبل از ین که حضرت نزاع کرد و با ابابکر بیعت نکرد
و از صحابه گواهی روز غدیر طلب نمود انس گواهی نداد و حضرت
دعای بدش کرد و مبروص شد و گواهی از زید بن ارقم طلبید گواهی نداد
کور شد و نزاع سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حجت گرفتن
ایشان بر ابابکر مشهور و مذکور و معروفست مجملا دعوی دلیل
میخواهد یا قبول خصم و خصم که شیعه است امامت ابابکر را قبول
ندارند و نزد ایشان ذکر ان نمی توان کرد و دلیل عقلی و نقلی
خود بر ان نیست و انها را که دلیل دانسته اند خود دانستی سرایت

ایشان اعتراف کردند بانکه

دلیلی غیر از اجماع ندارند بر امامت ابو بکر و اجماع در کتب اصول

ایشان مثل منهاج قاضی بیضاوی و مختصر ابن حاجب و شروح آن

مبین شده که عبارتست از اتفاق جمیع اهل حل و عقد یعنی

مجتهدین و علمای مسلمین بر امری در وقت واحد و خود بحث بسیار

دران کرده اند و همه آن در شرح عضدی مذکورست اول آنکه

آیا اجماع امریست ممکن یا محال و بر تقدیر امکانش آیا محقق شده

یا نه و بر تحقیق علم بان پیدا می توان کردن یا نه و بر تقدیر پیدا

کردن علم بان اثبات آن میتوان کرد بنقل یا نه و بر تقدیر همه

حجت و دلیل چیزی میشود یا نه و اگر حجت باشد بر تقدیری که ثبوتش

بتواتر بود حجت و دلیل هست یا نه و در همه اینها اختلافست

میان علمای ایشان پس تحقیق این همه باید کرد تا حجیت امامت او

ثابت شود و نمیدانم کرا است که این همه قایل هستند چون دعوی

حجیت امامت ابابکر میکنند و در باب ثبوت آن میروند و بعد از آنها

خلاف دیگر هست که آیا در حجیت اجماع شرط هست که هیچکس از جماعت

فصل فی الزنا

که اجماع کرده اند نمانند و هیچکس خلاف ایشان نکند تا برطرف
یا نه و دیگر خلافست در انکه ایا اجماع تنها حجت است یا سندی
میخواهد که حقیقةً ان دلیل و حجت باشد و سندی که درین ماده
ذکر شده قیاسی است که کرده اند چه ذکر کرده اند که حضرت در
وقتی که بیمار بود ابی بکر را اذن داد که امام جماعت شود و نماز
کند و گفته اند از علمای ایشان مثل ملا قوشچی که هرگاه از برای امر دین
حضرت باو راضی شده باشد پس از برای امر دنیا که خلافت
باشد راضی خواهد بود پس امر خلافت را قیاس کرده اند بامامت نماز
و این را سند اجماع دانسته اند و هر کسی که اندک وقوفی از اصول
دارد فساد این را میداند چه قیاس ثابت کردن در کمال
اشکالست و علما را در این نیز اختلاف بسیار است و علمای
اهل بیت از احجت نمیدانند و بر قول خود دلیل عقلی و نقلی دارند
و رساله جای ذکر ان نیست و غیر ایشان نیز در اقسام و شروط
ان اختلاف بسیار کرده اند و بر تقدیر ثبوت ان که دو نه
خرط القتاد است جایی می باشد که علتی باشد در اصل و مساوی

بر فرع با اصل وانچه علت ظاهر نیست بلکه فرق ظاهر است چه نماز در
عقب هر فاسق وفاجر نزد ایشان درست است و امامت جماعت
امر واحدیست که دران نه علم بسیار و نه شجاعت و نه تدبیر و نه
غیر آنها در کار است وخلاف سلطنت و حکومت در جمیع امور
دینی و دنیوی و احتیاج دارد بعلوم و شرایط بی شمار که معلوم
نیست که یکی از انها در ابی بکر موجود بوده باشد پس قیاس این
بران نتوان کرد و قول ملا علی که ان امر دینیست و این امر دنیا
باطل و غلط محض است چه خود گفته که خلافت و امامت حکومت
عامه در دین و دنیا و این ظاهر است که چنین است با انکه اصل
ثابت نیست چه شیعه در کمال انکار رند و میگویند که حضرت گفت
که مردمان نماز گذارند و دختر ابو بکر گفت که پیغمبر فرمود که ابا بکر
امامت کند و حضرت پیغمبر اطلاع یافت در حال دست بر دوش
عباس و دست بر دوش علی نهاده بر خاست و ابا بکر را پس کرد
و نماز گذارد تا انکه ان باعث فتنه نشود با انکه ظاهر انکه امامت
جماعت از اصول است و لهذا که در اصول مذکور است پس اثبات ان

قیاس نتوان کرد بر تقدیر وجود قیاس صحیح چه قیاس فقهی در فروع
می باشد و آنکه در مواقف گفته که امامت از اصول نیست غلطات
و چنین چیزی باشد که آن مثل نبوت است و اگر چنین باشد ظن مجتهد را
در امامت کافی باشد و تقلید غیر او را جایز باشد پس تخطئه مجتهدی
که ظن کرده باشد که ابابکر امام نیست نتوان کرد و تقلید آن مجتهد
که گوید امام نیست بتوان کرد و حال آنکه نزد ایشان اگر کسی گوید
که من امام علی علیه السلم را امید انم بواسطه ظنی که مرا شده است
یا گوید بواسطه تقلیدی که فلان مجتهد را کرده ام تخطئه اش میکنند
بلکه میکشندش و دیگر اگر چنین باشد نزاع دران نباید کرد مانند دیگر
مسئله فروع اجتهادی شد پس در رنگ مسایل فرعیه اجتهادیه
اجتهادیه خواهد بود که خلاف دران جایز است و آن موجب
قدح در کسی نمیشود و باعث چیزی نیست پس معلوم شد از مقدمات
مذکوره که دلیل بر امامت ابابکر غیر اجماع نیست و معنی اجماع
و دلیل بودنش را دانستی که چه صورت دارد بعد از تسلیم
اینها همه معلوم است که اجماع همه امت در یک لحظه در مدینه بر

الفصل ما الكذب فصل في ذم الكذب ... يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين ... فان الكذب يهدي الى الفجور ... فليعنه حملة العرش ... وخرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش ... [illegible]

قال في ذم ... يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان ... انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون ... قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغي بغير الحق وان تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا وان تقولوا على الله ما لا تعلمون ... [illegible]

امامت ابی بکر شد و این بسیار واضح است و احتیاج بتفصیل و بیان
ندارد قطع نظر از انکه اهل بیت از ان خبر نداشتند و داخل
نبودند و اجماع پیش از بیعت خود بهم رسیده بود و بواسطه
همین در شرح مواقف میگوید که و انما تثبت بالنص من الرسول
و من الامام السابق بالاجماع و تثبت ایضا ببیعة اهل الحل
والعقد عند اهل السنة والجماعة والمعتزلة والصالحیة من الزیدیة
خلافا للشیعة ای لاکثرهم فانهم قالوا لا طریق الا النص ولنا
ثبوت امامة ابی بکر بالبیعة کما سیاتی یعنی امامت ثابت میشود
بنص رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امام سابق و باجماع مسلمانان و
ببیعت مردمانی که عالم و مجتهد و دانا باشند پیش سنیان و معتزله
و صالحیه خلاف شیعه را که نزد ایشان ثابت نمی شود بغیر نص
و ما را دلیل بر انکه به بیعت نیز ثابت میشود انست که ثابت شده
امامت ابی بکر به بیعت چنانکه خواهد آمد و بعد از ان نقل پنج دلیل
از شیعه بر انکه به بیعت ثابت نمیشود کرده و جواب گفته از جمله
انکه قضا که از جزء امامت مثلا ثابت نمی شود به بیعت پس چون

ثابت شود امامت با آنکه امر کلی و عظیم است و جواب گفته که

قبول نداریم که قضا ثابت نمیشود به بیعت چه آن خلافی است

و بعضی برآنند که ثابت میشود به بیعت و فساد این مخفی نیست

چه بر تقدیر آنکه خلافی باشد باز فایده نمیتوان شمرد بی دلیل

و حال آنکه معلوم و مشهور میان علما خلافی نیست و چون

چنین نباشد و دیگر آنکه موجب فساد بسیار است چه احتمال دارد

که امام بسیار شود و میان ایشان جنگ و فتنه پدید آید و هر کس

بهر که میل داشته باشد بیعت کنند و اگر چه فاسق بلکه کافر باشد

با آنکه عدالت شرط است باجماع چنانچه در اول بحث امامت

گذشت و در مواقف نیز شرط کرده است و دیگر آنکه عصمت

و علم بجمیع مسایل دین بتفصیل تمام بنوعی که حاضر باشد نزد

او چنانچه احتیاج بنظر و تامل و استخراج نداشته باشد شرط است

و نیز عدم کفر شرط است و آن شخص که بیعت میکنند نمیدانند متصف

بودن او را باین اوصاف و جواب ازین هر دو سخن گفته که مفسده

در ترکش بیشتر است و ما نمیگوییم که بیعت مثبت امامت است

بلکه میگوییم که آن علامت و نشانه است بر آنکه آن شخص مستحق امامت

و اما متصف بشرایط است و این سخن در کمال ضعف است و چه

مفسده از آن بدتر باشد که مذکور شد و دیگر آنکه مفسده ترک

مندفع است بآنکه شرط عصمت و نص کنیم و آن در امام اول ظاهر شد

و بعد از آن بنص او دیگری را همچنین و این در کمال ظهور است

و دیگر آنکه چه دلیل هست بر آنکه آن علامت و نشانه است

بر استحقاق آن شخص امامت را و اتصاف او بآن با آنکه

در اصل اشتراط عصمت و علم تفصیلی را منع کرده و اینچه قبول

کرده و بعد از این جوابها گفته که و اذا ثبت حصول امامة

بالاختیار والبیعة فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع

من اهل الحل والعقد اذ لم یقم دلیل علی هذا الافتقار دلیل من

العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف

فی ثبوت الامامة ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام

لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم فی الدین اکتفوا فی عقد الامامة

بذلک کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا

فی عقدها اجتماع من فی المدینة من اهل الحل و العقد فضلا عن

اجتماع الامة من علماء امصار الاسلام و مجتهدی اقطارها

مضمون انکه چون ثابت شد که امامت به بیعت ثابت می شده است

پس بدانکه احتیاج نیست در اثبات امامت باجماع علما چه بران

دلیلی نیست از عقل و نقل بلکه یک کس یا دو کس که بیعت کنند

از علما کسی بس است در ثبوت امامت انکس و او امام میشود

و واجبست بر همه مسلمانان که مطیع و منقاد او شوند و سخن اورا

بشنوند چرا که ما علم داریم بانکه صحابه با وجود دیانت و تحرز

که در دین داشتند اکتفا بان قدر کردند مثل انکه عمر بیعت کرد

با ابی بکر و خلافت او بمجرد آن ثابت شد و همه اورا قبول

کردند و بمجرد ان واجب الاتباع ایشان شد و همچنین عبدالرحمن

بن عوف بعثمان بیعت کرد و بمجرد ان ثابت شد ای عزیز یک

درین سخنان تامل نمای که خبط بسیار دارد اول انکه ایشان

چنین مقرر ساختند و از انچه از مواقف نیز نقل کردیم معلوم شد

که دلیل بر امامت یا نص است یا اجماع و نص خود نیست و

اجماع بر غیر ابابکر نیست پس امام ابوبکر نباشد باجماع واز پی معلوم شد

که ثبوت امامت به بیعت می شود و امامت ابی بکر به بیعت عمر تنها

بهم رسیده نه باجماع وهیچ دلیلی برین که از برای ثبوت امامت

اجماع می باید از عقل ونقل نیست واینها همه تناقض واضطرابست

و دیگر انکه دانستی که ثبوت امامت بمجرد بیعت شخصی با دو شخص

معتبر ندارد چه دلیل این یا عقل است یا سمع و در عقل وسمع نیست

که بیعت یک شخص یا دو شخص دلیل است وچون چنین باشد حال

انکه چنین مقرر کرده اند در اصول که قول مجتهد عادل حجت نیست

وهمچنین فعلش بلکه قول خلفای اربعه بلکه قول اهل مدینه دلیل نیست

در مسئله فرعی که ظن دران کافیست پس چگونه قول مثل عمر در

مثل امر عظیم چنینی که در رتبه نبوتست در انکه حکومت و

سلطنت بر همه مردمان در امور دین ودنیا حجت باشد و دیگر

انکه عمر را چنین ثابت شد امامت ابی بکر تا بیعت کرد ابو بکر

چنین دانست که امامت تا دعوی کرد و دیگر انکه چنین دانستی که ثبوت

امامت به بیعت نمی شود پس نتوان گفت که بر کسی به بیعت ثابت شد

ابابا جماع

و برما باجماع ایشان بعد از بیعت برصحت ان و با وجود ان
چه چیز اثبات توان کرد اجماعی را که دلیل و حجت باشد بر وقوع
ان بعد از سخنانی که براجماع شنیدی و نیز نزاع کلی بر سر انست
و شیعه دعوی میکنند که اصلا و قطعا حضرت امیر و حسنین و فاطمه
و سایر هاشمیین راضی نبودند و مسموع شد که حضرت فاطمه
از و بسیار رنجیده بود تا انکه وصیت نمود بحضرت امیر که او را
بشب دفن کند تا ابا بکر بر و نماز نکذارد و جماعتی از صحابه
کبار با ایشان متفق بودند مثل سلمان و ابو ذر و عمار
و مقداد رحمهم الله پس فکری در عاقبت امر خود باید کرد و بسخن
هر کس اعتماد نباید نمود بلکه فکر و تامل و نظر باید کرد در کلام
هر کس و خود را از تقلید و اتکال رستکار ساخت و در طلب حق
جد و اخلاص ورزید تا علم بان از جانب خدای تعالی فایض
شود با انکه بعد از نقل دلایل بسیار که از قران و احادیث
بر افضلیت حضرت امیر مذکور ساختند فضایل دیکر جهت
انحضرت ثابتست مثل اختصاص حضرت فاطمه علیها السلم

که رسیده زنان عالم است و ما در حسن و حسین که سید جوانان
اهل بهشت اند چنانچه در حدیث و بعد از ایشان اولاد ایشان
چه ایشان جماعتی اند که مردمان متفق اند بر افضلیت ایشان بر همه
عالمیان تا آنکه بایزید بسطامی سقای در حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام بود و معروف کرخی دربان حضرت علی بن موسی
الرضا علیهما السلام و مثل کندن در خیبر و حضرت بعد از کندن
فرمود که بقوت جسمانی نکندم بلکه بقوت الروحانی کندم و
شجاعت وی از کشتن اکابر کفار معلوم است تا آنکه گفت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز احزاب که لَضَرْبَةُ
عَلِیٍّ یَوْمَ الاحزابِ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ الثَّقَلَیْن
یعنی یک ضربت علی در روز جنگ احزاب بهتر است از
عبادت و طاعت کردن جن و انس و از جنگها و فتحهای دیگر آنحضرت
که بتواتر رسیده و حسن خلق آنحضرت چنانچه بواسطه خلق خوب
او را نسبت بدعابه میکردند و حضرت فرمود که حسن خلق از ایمانست
و کرم آنحضرت بحدی بود که شمار نموده اند من جاز از جود

و بر اهل بیت خود تا انکه تصدق کرد در نماز و در شان او
انکه روزه دار بود تا انکه آیه کریمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ
عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا در حق او
نازل شد و دیگر زهد آنحضرت شهرت تمام دارد با وجود
وسعت دنیا ترک تنعم فرموده در خوردن و پوشیدن
و طلاق دنیا دادن چنانکه مشهور است و غیر اینها از امور
چند که دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند اول انکه حضرت
اعلم صحابه بود بواسطه انکه حریص بر تعلم بود با وجود کمال
فهم و حضرت پیغمبر اعلم مردمان بود و حریص بر ارشاد
و تعلیم او و حضرت امیر در خوردی در کنار او پرورده و
بزرگ شده و در بزرگی داماد آنحضرت شد و داخل
حضرت می‌شد در هر وقت و این مذکورات تقاضا میکند
که آنحضرت رسیده باشد در علم بنهایت و ابو بکر بعد از
اسلام گاهی بخدمت حضرت میرسید و دیگر انکه حضرت
فرموده‌اند که اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ و قضا احتیاج بجمیع علوم دارد

واکثر مفسرین بر آنند که وتعیها اذن واعیة
علیست و دیکر منع عمر کرد از سنکسار کردن زن زاییده
بشش ماه بتهمت اینکه زنا است زیرا که بشش ماه زن نمی زاید
و خاطرنشان او کرد از قرآن که اقل حمل شش ماهست و
دیکر نهی عمر کرد از رجم زن حامله و عمر کفت لولا علی لهلک عمر
چنانکه کذشت و دیکر کفت آنحضرت اکر بنهند بالش و من بر آن
بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل توریة بتوریة ایشان و همچنین
میان اهل انجیل و اهل زبور و اهل قرآن و کفت والله که نیست
هیچ آیه که نازل شده باشد در بحر یا بر یا زمین هموار یا کوه یا آسمان
یا شب یا روز مکر اینکه میدانم که در ماده که نازل شده و در
چه وقت نازل شده و دیکر آنکه حضرت در خطبهای خود اسرار توحید
وعدل و نبوت و قضا و قدر را بیان نموده بر وجهی که واقع
نشد از غیر او از صحابه و دیکر آنکه جمیع فرق منسوب اند بآنحضرت
در اصول کلامی و فروع فقهی و همچنین متصوفه در تصفیه علم باطنی
بواسطه آنکه سلسله مشایخ باو منتهی شود و ابن عباس که سر

مفسر است شاگرد او است و در لغت و فصاحت درجه اعلی
داشت و علم نحو ظاهر شد مگر از و که کلمهٔ چند بیان فرمودند باین
مضمون و امر کرد ابو الاسود دئلی را که تدوین نحو کند و شارح
مواقف گفته که شیوه راه طریق است در اثبات افضلیت
امیر المومنین علیه السلم یکی تفصیلی و این آن بود که مذکور شد تفصیل
و ترجمهٔ کلام او بود و دیگری اجمالی و آن دوازده وجه است
وجه اول آیهٔ مباهله و گفته که مراد با نفسنا علی است و دلالت
کرده بران اخبار صحیحه و روایات ثابته و مراد نفس محمد نیست
پس مساوات باشد در فضل و کمال ترک شده است عمل بان
در نبوت باقی ماند که دلیل باشد بر مساوات در باقی اوصاف
پس منعش بعد از آنکه شاید که جمیع اقربا و خادمان او باشند
باطل است چرا که گفت اخبار صحیحه و روایات ثابته بران دلالت
کرده و دیگر آنکه باتفاق کسی دیگر بغیر حضرت امیر بیرون نرفت
که نفس تواند بود دوم گفته که خبر طیر که حضرت فرمود که
اللهم ائتنی باحب خلقک یاکل معی هذا والمحبة من الله کثرة

الفصل الثالث في ثواب تشييع الجنازة

فصل في عقوق ...

الثواب والتعظیم فیکون هو افضل واکثر ثواباً وجواب گفته که
ازینجا بیرون نمی اید که اجب در همه چیز باشد وشاید که در بعضی
چیزها باشد وتو میدانی که این کلام درین مقام عرفاً مفید
عموم است چه هیچکس ازین عبارت درین محل نمی فهمد مگر
پیش خدا در همه چیز نه در بعضی واین ظاهر است سیم
آنکه حضرت پیغمبر فرموده در حق ذی الثدیه یَقتُلُه خیرُ
الخَلق ودر روایت دیگر خَیرُ هذه الاُمَّةِ
وتحقیق که کشت او را علی وجواب گفته که حضرت امیر مباشر
قتل او نشد بلکه اصحاب او را کشتند پس آنکس از اصحاب که
مباشر قتل او شده باشد بهتر باشد از همه خلق واین باطل است
باجماع وجواب دیگر آنکه حضرت پیغمبر خود ازین بیرون است
پس عمومش ضعیف باشد واین هر دو جواب باطل است زیرا که خبر
ثابت است ومنع صحتش نشده وحمل بر مباشر باجماع باطل
پس مراد حضرت امیر باشد واین محض تعارفست با آنکه میگویند
که در بعضی از کتب سیر مذکورست که حضرت خود مباشر قتل

اوشد و بیرون رفتن حضرت از خیرات نعمیر ندارد چراکه

داخل نیست و بیرون رفتن او از خیر الخلق ضرر در عموش در اینجا

باقی نمیکند و از ضعیف نمیسازد و چنانچه در اصول قرار یافته

که عام مخصص حجّت در باقی چهارم گفته که حضرت

فرمود افخر و وزیری و خیر من اترکه بعدی بقضی دینی و ینجز

وعدی علی بن ابی طالب و جواب گفته که این دلالت بر

افضلیت نمیکند پنجم گفته که حضرت گفت بفاطمه علیها السلم

که ایا تو راضی نیستی که من ترا تزویج کردم به بهترین امت خود

و جواب گفته که عام نیست تا بهتر باشد از جمیع وجوه و شاید

که مراد به بهتری باعتبار خویشی و شفقت باشد ششم گفته

که حضرت فرمود خیر من اترکه بعدی علی و جواب گفته که لازم

نمی‌اید که بهتر از همه وجه باشد هفتم گفته که حضرت گفت انا

سیّد العالمین و علی سیّد العرب یعنی من بهترین

عالمیانم و علی بهترین عربست و این حدیث از عایشه منقولست

و جواب گفته که سیّد و سیادت به بزرگی و بلندیست

تا افضلیت و بر تقدیر تسلیم عموم ندارد تا در همه چیز افضل باشد

هشتم گوشه که حضرت پیغمبر گفت بفاطمه که اِنَّ اللهَ اطّلَعَ علی اهل الارض وَاختارَ منهم اباكِ فاتخذه نبیّا ثم اطّلع ثانیة واختار منهم علیّا بعلكِ وجواب گوشه که عموم ندارد که اختیار کرده باشد در همه جهات در همه اسباب شاید بواسطه جهادی باشد یا بواسطه شوهری فاطمه ضعف جوابها معلوم شد با آنکه این نیز که زوجیت است دلالت بر افضلیت نمیکند نهم نقل مواخات کرده وجواب گوشه که مواخات دلالت بر افضلیت نمیکند شاید که بواسطه شفقت وخویشی باشد وفا دلیل ظاهر است چه بنابرانکه کسی که افضل نباشد اختیار نمود ما بینه جهة برادری بواسطه خویشی خود دهم خبر رایت را نقل کرده که حضرت ابو بکر و عمر را فرستاد بخیبر و هر دو ایشان گریخته برگشتند حضرت فرمود لَاُعطِیَنَّ الرّایَةَ الیومَ رجلاً یُحِبُّ اللهَ ورسولَه ویُحِبُّه اللهُ ورسولُه کرّاراً غیرَ فرّارٍ واعطاها علیّاً

شارح گفته که حضرت پیغمبر فرستاد اول ابابکر را پس برگردید

گریخته و فرستاد دوم بار عمر را او نیز گریخته برگشت پس غضب

نمود حضرت بواسطهٔ این پس چون صباح کرد آمد بسوی دمان

و با او علم بود پس گفت لاعطین الآخره و نقل کرده

که مهاجر و انصار خود را در عرضهٔ آن در آورد ند که

بایشان دهد پس حضرت امیر را طلبید گفتند که او درد چشم

دارد پس آب دهن در چشم او کرد پس با و داد رایت را

و آن دلالت میکند بر آنکه آنچه وصف کرد بآن حضرت را

در غیر او نباشد پس دوست خدا و پیغمبر نباشد غیر او و خدا و پیغمبر

دوست ندارند غیر او را از آن جماعت که آنجا بودند مثل

دوست داشتن او و نیست مراد با فضیلت و جواب گفته که احتمال

دارد که باعتبار مجموع باشد پس باعتبار کرار غیر فرار نه

باعتبار کل واحد واحد از صفات و ظاهر خلاف نیست زیرا

که متبادر آنست که همه اوصاف مخصوص باشد و الا لازم آید

که بعضی از اوصاف لغو باشد بازدهم گفته که خدای تعالی

در حق پیغمبر فرموده که فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰهُ وَجِبْرِيلُ
وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و مراد بصالح مومنین علیست چنانچه
بسیاری از مفسرین گفته اند و جواب گفته که این معارض است
بانکه اکثر بر انند که آن عمومیت که شامل است مراو او را و غیر او را
و بانکه قومی دیگر گفته اند که مراد ابوبکر و عمر است و معلوم است که
ظاهر صالح المومنین اصلح مومنین است پس متعدد باشد و چون
اکثر بر عموم باشند که گفت بسیاری از مفسرین بر انند که آیه در
شان حضرت امیر است و قول قلیل معارضه بقول کثیر نمیکند
دوازدهم گفته که حضرت فرمود که مَنْ أَرَادَ
أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي
تَقْوٰهُ وَإِلَى إِبْرٰهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسٰى
فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسٰى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ
إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ گفته که مساوی کرده حضرت پیغمبر
او را با نبیا که مذکور شدند و ایشان افضلند از همه صحابه باجماع
پس همچنین باشد علی که مساوی ایشانست و جواب گفته که این دلالت نمیکند

بر مساوات اینها در جمیع صفات ایشان و اگر نه لازم آید
که افضل از این اینها نیز باشد بواسطه آنکه او فضیلت همه را
دارد و ایشان هر یک فضیلت خود را دارند نه آنچه را که
مخصوص به دیگری باشد و لکن او افضل از ایشان نیست
اجماعی بوده پیش از ظهور مخالف و مراد وی آنست که
شیعه قایل بافضلیت او بر انبیا میشوند و این باطل است
و دلیل بر بطلان او قایم نیست و ذکر نکرده غیر از آنکه اجماع
پیش از ایشان واقع شده بر عدم افضلیت و اجماع ایشان
و دلیل بودن از او دانسته که چه صورت دارد با آنکه پیش
از ایشان که بوده و هرگز نبوده که ایشان نبودند با آنکه توان
گفت که افضلیت بر انبیا بیرون نمی‌آید چرا که شاید که
هیچ چیز در ایشان که موجب فضیلت و بهتر بودن است پیش خدا
نبوده باشد که در دیگری نبوده باشد و اوصاف ایشان که
مذکور شد همان در همه ایشان باشد لیکن بواسطه آنکه هر کدام
مشهور بوصفی بودند آن ذکر شد خصوصاً نزد ایشان که افضلیت

الفصل السابع فی صفة الجنة و نعیمها

قال الله تعالی و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابها و لهم فیها ازواج مطهرة و هم فیها خالدون و فی سورة آل عمران و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السماوات و الارض اعدت للمتقین

روی الرضا ع باسناده عن النبی لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی فاقعدنی علی درنوک من درانیک الجنة ثم ناولنی سفرجلة فانا اقلبها اذ انفلقت فخرجت منها جاریة ... فقالت السلام علیک یا رسول الله ... فقلت من انت فقالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة انواع اعلای من مسک و وسطی من کافور و اسفلی من عنبر عجننی بماء الحیوان فقال الجبار کونی فکنت خلقنی لابن عمک و وصیک ...

بعشر کثرت ثواب وان از اینها معلوم میشود و دیگر معلوت
که در وصف نبوت و موجب ان شریک نیست و دیگر انکه خبر
وارد است و دلالت مثبت است پس باید قایل شد باید
ولایت کرد و در مواقف بعد از ذکر هر دو طریق اجمالی و
تفصیلی گفته که جواب از کل انست که اینها دلالت بر فضیلت
میکند نه بر افضلیت و چه چنین باشد مرجع افضلیت بکثرت
ثوابست وان راجع است بکثرت طاعات و اخلاص در ان
و انچه عاید شود بنصرت اسلام و شارح نیز گفته و تو اگر انصاف
میدهی که اینها هم دلالت بر افضلیت میکنند چنانچه معلوم شد
و کثرت ثواب بواسطه عبادت باشد و کدام عبادت بود
که در حضرت امیر بیشتر از دیگری نبود چنانچه گذشت که او
اعلم و اقضی و ازهد و اکرم و اشجع و احلم اصحاب است و اقرب
بود بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله از روی نسب
و مصاهرت در زوجیت فاطمه و ابو سادات اهل الجنة
و غیر انها و چه خیر در مقابل ضربة علی یوم الاحزاب خیر

نقول
ان اهل الجنة [illegible] منازل شيعتنا وكان يقرب منه
لينظرون الى الكواكب الى افق الجنة فان فى الجنة
كما ينظر الانسان الى الكواكب [illegible] وان فى الجنة [illegible] وان اصلها
[illegible] فان فى الجنة [illegible] تلك الشجرة وان اصلها [illegible] الاوفيه
شجرة [illegible] غصن من تلك الشجرة [illegible] ان عليه ما [illegible] والاطار والابيت
فى دار [illegible] فى الجنة قصر [illegible]
فقال لها طوبى ما فى الجنة [illegible] دار على عليه السلام فقام
غصن وان اصلها فى دار على [illegible] وقلت
فقام يا رسول الله [illegible] ليس حدثتنا عنه [illegible] وتعتذر فى دار [illegible]
لاصلها فى دار [illegible] حدثت [illegible] ان
فدفع النبى صلى الله عليه وآله رايته فقال يا عمر [illegible] او ما علمت
دار [illegible] وان على عليه السلام واحد الجنة و [illegible] علما [illegible]
وقصد [illegible] واحد ودرجة [illegible] علي
وضرب [illegible] اذا اراد احدكم ان [illegible]
واحد فقال عمر [illegible] اذا [illegible] واحد
ارجله كيف يصنع فقال النبى صلى الله عليه وآله [illegible] نور
ان يأتى باهله [illegible] وبينهما [illegible]
فاذا فرضنا [illegible] الحاجة رفع الله [illegible] احد منه
اجاب [illegible] فلم يجد احد منه
اصحاب محمد صلى الله عليه وآله الا احد [illegible] عليه اللعنة

من عبادة الثقلين كه خود نقل كرده تواند بود و در طي
تفضيل مذكور شد چه بحسب ظاهر همه انبيا و اوليا حتى حضرت
رسالت پناه در اينجا داخلند چنين گوييم كه بدليل عقلى و نقلى
و قرينه آنكه غير متكلم مراد است حضرت پيغمبر بيرون رود پس باقى
ماند و طرفه آنست كه جمة المكثر كه دعوى فضيلت ميكنند چيزى كه
دال باشد بران و مسلم اصلا نيست بلكه نقيض آن مسلم است
چنانكه بعضى ازان مذكور شد و بعد ازان ميگويد كه
واعلم ان مسئلة الافضلية لا مطمع فيها فى الجزم واليقين
وليس مما يتعلق بها عمل ويكتفى فيها بالظن وشارح زياده
كرده وگفته كه اى الظن الذى هو كاف فى الاحكام العملية
بل هى مسئلة علمية يطلب فيها اليقين والنصوص المذكورة
من الطرفين بعد تعارضها لا يفيد القطع على ما لا يخفى على منصف
لانها باسرها آحاد مع كونها متعارضة ايضا وليس الاختصاص
بكثرة اسباب الثواب موجبا لزيادته قطعا بل ظنا لان
الثواب تفضل من الله كما عرفت فيما سلف فلان لا يثبتهم

المطیع یثیب غیره و ثبوت الامامة وان کان قطعیا لا یفید

القطع بالافضلیة بل غایة الظن مضمون انست که افضلیت را

محمد دلیل یقینی می باید و ظن کافی نیست و ادله افاده یقین نمیکند

و همچنین ثبوت امامت قطعی می باید و افضلیت افاده آن نمیکند

و نیست مخصوص بعض زیرا بسیار اسباب ثوابها چه ثواب

تفضیلست از خدای تعالی اگر بخواهد که ثواب بعاصی و گنهکار

دهد میدهد و اگر بمطیع نخواهد نمیدهد هر قبل این نیز که دادن

ثواب واجب نیست بر خدای تعالی بلکه تفضل است و نقل کرده

شارح موقف که اگر در مؤمن جمع شود طاعات و زلات پس

اجماع اهل حق از اشاعره و غیرهم انست که واجب نیست

بر خدای ثواب دادن و نه عقاب کردن پس اگر ثوابش دهد

بتفضل و کرم اوست و اگر عقابش کند بعدل اوست بلکه

او راست که ثواب دهد بعاصی و عقاب کند مطیع را نعوذ

بالله ازین کلام چه از طریق عقل بر فرض میسازید که خدای تعالی

کبیر را که همیشه مطیع او بوده باشد و فرمان او بجا آورده و انواع

وعد نما شده جایز باشد که او را عقاب کنند و عاصی که توانی

فساد و نافرمانی نموده و وعید متوجه او شده جایز باشد

که مکرم و معظم شود پس بنا برین جایز باشد که انبیا را عقاب

کنند و کفار را ثواب دهد و تعظیم نماید و بعد از ان گفته که

گروه سلف را یا فتم که گفته اند الافضل ابو بکر ثم عمر ثم عثمان

ثم علی و حسن ظن ما بایشان حکم می کنند بانکه اگر ایشان

این را نمیدانستند همه جمع بران نمیشدند پس واجبست بر ما

که متابعت ایشان دران کنیم و درین کلام خبط بسیارست

مثل انکه مذکور شد که امامت در خلافت ایشان زعمیست پس

یقین در خلافت و فضیلت در کار نیست و می باید که ظن کافی باشد

و بعد از انکه ظن کافی نباشد و علم باید چون اکتفا بحسن ظن کجا میتی

منشاء آن می شود که بر ما واجب کرده متابعت ایشان که این

تقلید محض است در امری که دران یقین می باید و بعد از ان ذکر

کرده که طریق اثبات امامت ابو بکر را می توان فهمید از ما سبق

و طریق معتد به انست که در حق عمر نص ابو بکر هست و در حق عثمان

دلیل و حجت نیست چه حجت کتاب و سنت است و اجماع اگر بهم رسد
و اینجا هیچ یک از نیها نیست و با وجود این همه کس قایلند که قول
و فعل مجتهد و خصوصا قول ابو بکر و عمر بلکه خلفاء ثلثه حجت نیست
و دعوی اجماع برین که قول امام اگر چه معصوم نباشد بر نصب امام دیگر
یا اکثر قولش در اثبات مندوب و مکروه نظر بشخص واحدی
حجت و دلیل نیست حجت است مسموع نیست و از طریق عقل
و نقل دور است و اما طریق ثبوت امامت نزد شیعه مثل
طریق ثبوت نبوت است در ینکه دلیل یقین است که بنص خدای تعالی یا
پیغمبر یا امام معصوم مثل او و یا بکرامات و معجزه و اثبات آن
در ماده حضرت امیر گذشت و امامت باقی ائمه نیز ثابت
شده است بعضی از نص کتاب چنانکه اشاره شد مثل تصدق
هم در نماز پس داخل باشند در آیه تصدق و دیگر طریق عقل
و نقل مثل مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ
مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً از اخبار مستفیضه بل متیقنه

وایشان افضل و اکمل بوده اند از غیر چنانچه ظاهر است
و اشاره بانشد و غیر ایشان صلاحیت امامت نداشته اند
و دیگر آنکه دعوی کردند و معجزه نمودند مثل حضرت پیغمبر و حضرت امیر
و از حضرت پیغمبر نصوص کثیره از طریق عامه و خاصه بلکه متواتره
بر امامت دوازده امام علیه السلم منقولست و همچنین نص
کل واحد بر امامت آنکه بعد از وست و بعضی از آنها اشاره
می‌شود مثل آنکه نقل شده است از صحیح بخاری باسناد او که جابر
پسر سمره که گفت سمعت النبی یقول یکون بعدی اثنا عشر
امامًا و نیز از صحیح بخاری منقولست مرفوع به پسر عمر قال
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَزَالُ
أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا
گفته که معنیش آنست که امر مردمان و تکلیف ایشان ظاهر است
و هست تا وقتی که دوازده امام پیدا شود و بعد از آن
تکلیف برطرف می‌شود و قیامت می‌شود پس از ایشان و باز
دیگر از صحیح مسلم نقل کرده لذا باسناد او که جابر بن سمره که گفت

الفصل الرابع فی تفسیر قوله

الفصل الخامس فی کیفیة

دخلت مع ابی علی النبی فسمعته یقول ان هذا الدین

لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنا عشر خلیفه

و دیگر نقل شده باسناد او بجابر حدیث دوم بخاری و دیگر

از و نقل شده باسناد او بجابر بن سمره که گفت سمعت

رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لا یزال الاسلام

الی اثنا عشر خلیفة ونیز او از جابر بن سمره باسناد

نقل کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه

و آله وسلم لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی

عشر خلیفة واین در مصابیح بزیادت کلهم

من قریش وازصحاح شمرده و دیگر گفته و فی روایة

لا زال الدین قائما حتی یقوم الساعة ویکون

علیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و دیگر گفته

و فی روایة لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم

اثنا عشر رجلا کلهم من قریش واینها نیز در

صحاح است وهم باسناد او در صحیح بخاری بجابر گفته که انطلقت

الا رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول لا يزال
هذا الدين عزيزا منيعا الى اثنى عشر
خليفة وهم باسناده او بسعد بن ابى وقاص
قال كتبت الى ابن سمرة مع غلامى نافع ان اخبرنى
بشئ سمعت من رسول الله فكتب الى سمعت رسول الله
يوم جمعة عشية رجم الله الاسلمى يقول لا يزال هذا
الدين قائما حتى يقوم الساعة ويكون عليهم
اثنا عشر خليفه مضمون همه نست كه خليفه وامام
دوازده است وديكر اخبار از طرق ايشان آنكه نقل
كرده اند كه خوارزمى در كتاب خود نقل كرده از ابى
سلمان راعى رسول الله قال سمعت رسول الله يقول ليلة
اسرى بى الى السما قال لى الجليل جل جلاله
امن الرسول بما انزل اليه من ربه فقلت
والمؤمنون قال صدقت من خلفت فى امتك
قلت خيرها قال على بن ابى طالب قلت

نعم قال يا محمد انى اطلعت على الارض
اطلاعة فاخترتك منها فشققت لك اسماً
من اسمائى فلا اذكر فى موضع الا ذكرت معى
فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت ثانية
فاخترت علياً وشققت له اسماً من اسمائى
فانا الاعلى وهو على يا محمد انى خلقتك و
خلقت علياً وفاطمة والحسن والحسين و
الائمة من ولده من نورى وعرضت ولايتكم
على اهل السموات والارض فمن قبلها كان عندى
من المؤمنين ومن جحدها كان عندى من الكافرين
يا محمد لو ان عبداً من عبادى عبدنى حتى ينقطع
ويصير كالشن البالى ثم اتانى جاحداً لولايتكم
ما غفرت له حتى يقر بولايتكم يا محمد تحب ان تراهم
قلت نعم يا رب فقال لى التفت عن يمين العرش
فالتفت فاذا بعلى وفاطمة والحسن والحسين

وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد
وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی
وعلی بن محمد والحسن بن علی ومحمد بن الحسن
المهدی فی ضحضاح من نور قیام یصلون فهو
فی وسطهم یعنی المهدی کانه کوکب دری
وقال یا محمد هؤلاء الحجج وهذا الثائر من
عترتك وعزتی وجلالی انه الحجة الواجبة
لاولیائی والمنتقم من اعدائی ودیگر ذکر کرده در
کتاب خود باسناد سعد بن بشر از علی بن ابی طالب علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
انا واردکم وانت یا علی الساقی والحسن الرائد
والحسین الآمر وعلی بن الحسین الغابط و
محمد بن علی الناشر وجعفر بن محمد السایق وموسی بن
جعفر محصی المحبین والمبغضین وقامع المنافقین
وعلی بن موسی زین المؤمنین ومحمد بن علی منزل

اهل الجنة فی درجاتهم وعلی بن محمد خطیب شیعته

ومزوجهم الحور العین والحسن بن علی سراج

اهل الجنة یستضیئون به والمهدی شفیعهم

یوم القیمة حیث لا یؤذن الا لمن یشاء ویرضی

وباسناده عن سلیمان المحمدی قال دخلت علی النبی صلی الله علیه واله

واذا الحسین علی فخذه وهو یقبل عینیه ویلثم فاه ویقول انت

سید ابن سید ابو السادات انت امام ابن امام ابو الائمة

انت حجة ابن حجة ابو حجج تسعة من صلبک تاسعهم قائمهم والاحادیث

فی ذلک کثیرة جدا من طرقهم و اما من طرق الاصحاب عموما وخصوصا

فقد تواترت عندهم النص عن النبی علی کل واحد واحد ثم تواتر

النص عن کل واحد واحد علی من بعده وهو موجود فی کتبهم مثل

الکافی وغیره فارجع الیه دیگر اعتقاد داریم که صاحب الزمان

پسر امام حسن عسکری علیهما السلام زنده است و امام بر حق است

از وقتی که پدرش از دنیا رفته تا وقتی که ظاهر شود و از دنیا بیرون

رود و ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد ساخت چنانکه

پر شده باشد از ظلم و اجماع اصحاب ما برین منعقد است و
اخبار ایشان برین متواتر و کتب در باب غیبت علیحده نوشته
شده و ذکر سبب ان و علامات ان در انجا مذکور است
و غالبا هیچ کس از اهل اسلام خلاف درین ندارند که مهدی
خواهد بود از اهل بیت پیغمبر ولیکن بعضی از عامه میگویند که متولد
خواهد شد و اخبار از طرق ایشان نیز برین بسیار است چنانکه در
کتاب ابن طلحه و فصول المهمه و غیرهما مثل کتاب کنج شافعی مذکور است
و استبعاد از طول عمر او مینمایند و تعجب میکنند که او چه زنده
باشد و حمل اخبار بر پیدا شدن او مینمایند و حال انکه وجود او
امری است ممکن و روایت مستفیضه مشهوره بل یقینیه مثل مَنْ
مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً
دلیلست بر ان و ظاهرا که هیچکس درین خبر نزاع ندارد و
لهذا از ملا سعد الدین در شرح عقاید نقل کرده اند که با
برین خبر مشکل میشود بمذهب غیر امامیه و از ملا جلال دوانی
نقل میکنند که او نیز میگوید که این خبر دلیل است بر مذهب امامیه

مانند آن و بوسطه ان گویا بعض دیگر از ایشان رفع ان استبعاد

کرده اند مثل ابن طاوس فهو صاحب فصول که از علمای

ایشانند و گفته اند که استبعاد از ان نا معقول است چه ان

امریست ممکن بلکه واقع از مقبولین مثل عیسی و خضر و مردودین

مثل ابلیس و دجال و در فصول مهمه گفته که قال الشیخ ابو عبد الله

محمد بن یوسف الکنجی الشافعی من کتاب البیان فی اخبار صاحب

الزمان من الدلالة علی کون المهدی حیا باقیا منذ غیبته الی الآن

وانه لا امتناع فی بقائه کبقاء عیسی بن مریم والخضر والیاس

من اولیاء الله وبقاء الاعور الدجال وابلیس اللعین من اعداء

الله فهؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالکتاب والسنة مضمون

انست که مذکور شد و بالجمله این امریست ممکن عقلا و صادق القول

خبر داده و نیز بتواتر ثابت شده پس حق باشد و انکارش

ناحق و باطل و زور و مکابره و ذکر کرده اند بعض علما در کتاب

خود که بعض از فضلا و رواة حدیث کتابها تصنیف کرده مشهور

در نقل صحابه از حضرت رسول بر امامت دوازده امام بخصوص

الفصل الحادی عشر

خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة لنبین لکم ونقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ومنکم من یتوفی ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا

هر یک هر یک و هر کدام را در باب شها ذکر کرده باسناد بال

بعد از ان از ائمه نیز مثل انکه از صحابه نقل کرده نقل نموده
و ذکر کرده دران کتاب که ما نقل میکنیم از ان احادیث
یک حدیث یا دو حدیث و ذکر کرده نامهای جماعتی از صحابه را
که از ایشان نقل کرده لهذا از مردان عبدالله بن عباس
عبدالله بن مسعود ابو سعید الخدری ابو ذر الغفاری سلمان الفارسی
جابر بن سمره جابر بن عبدالله الانصاری انس بن مالک
ابو هریره عمر بن الخطاب زید بن ثابت زید بن ارقم ابو امامه
واثله بن اسقع ابو ایوب الانصاری عمار بن یاسر حذیفة بن
اسید عمران بن الحصین سعد بن مالک حذیفة الیمان ابو قتاده
الانصاری علی بن ابی طالب الحسن الحسین و از زنان ام سلمه
عایشه فاطمه و اول حدیثی که نقل کرده باسناد از عبدالله بن
عباس اینست قال قدم یهودی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یقال له نعثل فقال یا محمد انی سائلک عن اشیاء تلجلج فی
صدری منذ حین فان انت اجبتنی عنها اسلمت علی یدیک

فقال سل یا نعثل فلم یزل یسئله ویجیبه وهو یقول صدقت یا محمد
الی ان قال اخبرنی عن وصیک من هو فما من نبی الا وله وصی وان
نبینا موسی بن عمران اوصی الی یوشع بن نون فقال نعم ان
وصیی وخلیفتی من بعدی علی بن ابی طالب وبعده سبطای
الحسن والحسین تتلوه تسعة من صلب الحسین ائمة الابرار فقال
یا محمد سمهم لی فقال اذا مضی الحسین فابنه علی واذا مضی علی
فابنه محمد واذا مضی محمد فابنه جعفر واذا مضی جعفر
فابنه موسی واذا مضی موسی فابنه علی واذا مضی علی فابنه محمد
واذا مضی محمد فابنه علی واذا مضی علی فابنه الحسن ثم المهدی
فهذه اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل قال واین مکانهم
فی الجنة قال معی فی درجتی قال اشهد ان لا اله الا الله واشهد
انک رسول الله واشهد انهم اوصیاء بعدک یعنی آمد نزد
رسول یهودی که یا ورا نعثل میگفتند پس گفت یا محمد از تو سوال
میکنم از چند چیز که در خاطر من خطور میکند اگر جواب بگویی بر
دست تو مسلمان می شوم پس حضرت فرمودند بپرس الخ پس سوال

الفصل الثانی

سبعون من العقبات یستغفر له حتی یرجع

الشیطان وقال ع العصاء تنفی الفقر ولا یجاوره

فقال اقطع من لوز

فقال ع من اراد ان یطول له الارض فلیتخذ النقر من العصاء من لوز

الفصل الثالث عشر

فی تعلیم الاطفال

میکرد و حضرت جواب میداد تا گفت مرا خبر ده که کیست وصی تو

و هیچ نبی نبوده که او را وصی نبوده باشد و نبی ما موسی بن عمران

وصیت کرد بیوشع بن نون پس حضرت فرمودند که بلی وصی من

و خلیفهٔ من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از و دو نبیرهٔ

من حسن و حسین و بعد از و نه کس از پشت حسین همه امام

نیکو کار گفت یا محمد نام برایشان از برای من گفت بلی هرگاه

حسین درگذرد پسر او علی و بعد از و پسر او محمد و بعد از و

پسر او جعفر و بعد از و پسر او موسی و بعد از و پسر او علی و

بعد از و پسر او محمد و بعد از و پسر او علی و بعد از و پسر او

حسن و بعد از و پسر او مهدی پس این دوازده اند

بعدد نقبای بنی اسرائیل پس گفت کجاست جای ایشان در

بهشت گفت با منند و در درجهٔ من گفت بهودی که اشهد ان

ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء

بعدک و لقد وجدت هذا فی الکتب المتقدمه و فیما عهد الینا

موسی بن عمران اذا کان اخر الزمان یخرج نبی یقال له

کما حد خاتم النبیین لا نبی بعده یخرج من صلبه ایة ابرار عددهم

وقا عدد الاسباط مضمون انست که یهودی کلمه شهادت گفت

مسلمان شد و اقرار بایه علیهم السلم کرد و گفت من در کتابهای

خود چنین دیده ام و موسی علیه السلم با چنین عهد داده و بعد ازان

در کتاب چنین گفته که حدیث درازی بود اینجا که محتاج الیه بود

اوردیم و حدیث دیگر از عبد الله بن عباس باسناد نقل کرده

قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

ان الله تبارک وتعالی اطلع الی الارض اطلاعة

واختارنی منها فجعلنی نبیا ثم اطلع الثانیة

فاختار منها علیا فجعله اماما ثم امرنی

ان اتخذه اخا ووصیا وخلیفة ووزیرا

وعلی منی وانا من علی وهو زوج ابنتی وابو

سبطی الحسن والحسین الا وان الله تعالی

جعلنی وایاهم حججا علی عباده وجعل من صلب

الحسین ایمة یقومون بامری ویحفظون وصیتی

فصل وزینة ... قال ... وزینة البلاء

العفاف وزینة الحسب

والتواضع وزینة الکلام

والفصاحة والسکینة وزینة

وزینة الایمان وحفظ

والحفظ وزینة الروایة وزینة العقل

وزینة العلم وحسن الادب والانتباه وزینة

وبسط الوجه وزینة الحلم

والزهد وبذل الموجود وزینة الیقین

والتقلل وزینة القناعة وترک المن

وزینة المروة والخشوع وزینة الصلوة

وترک ما لا یعنیه وزینة الورع

فی کتمان الفقر ...

للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله

لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم

الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم

لا یسألون الناس الحافا ...

[illegible]

التاسع منهم قائم اهل بيتي اشبه الناس بي
في شمائله واقواله وافعاله يظهر بعد غيبة
طويلة وحيرة متصلة فيعلن امر الله ويظهر
دين الله تعالى ويؤيد بنصر الله وينصر
بملائكة الله فيملاء الارض قسطا وعدلا كما
ملئت ظلما وجورا و روايت از عبدالله بن مسعود
باسنادش نقل كرده كه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم يقول الائمة بعدي اثنا عشر تسعة من صلب الحسين التاسع
مهديهم و روايت كرده باسناد خود از ابي سعيد الخدري
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الائمة بعدي
اثنا عشر تسعة من صلب الحسين التاسع قائمهم فطوبى لمن احبهم
والويل لمن ابغضهم وحديث ديگر از ابي سعيد الخدري نقل
كرده كه گفت قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وآله الصلوة
الاولى ثم اقبل بوجهه الكريم علينا فقال معاشر اصحابي
ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح وباب حطة في

بنی اسرائیل فتمسکوا باهل بیتی بعدی الایمة الراشدین من ذریتی

فانکم لن تضلوا ابدا فقیل یا رسول الله کم الایمة بعدک

قال اثنا عشر من اهل بیتی او قال من عترتی وبعد از ان باسناد

از ابی ذر الغفاری نقل کرده که گفت قال رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم الایمة بعدی اثنا عشر

تسعة من صلب الحسین تاسعهم قایمهم ثم قال

الا ان مثلهم فیکم مثل سفینة نوح من رکبها

نجی ومن تخلف عنها هلک ومثل باب حطة

فی بنی اسرائیل وباسناد از سلمان فارسی نقل کرده

که گفت خطبنا رسول الله فقال معاشر الناس انی راحل عن قریب

ومنطلق الی المغیب اوصیکم فی عترتی خیرا وایاکم والبدع فان

کل بدعة ضلالة والضلالة واهلها فی النار معاشر الناس

من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر ومن افتقد القمر فلیتمسک

بالفرقدین واذا افتقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم

الزاهرة بعدی اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم قال ولم

بازبین شد

۱۳۷۱ش.

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين

الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما

رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل

اليك وما انزل من قبلك وبالاخرة هم

يوقنون أولئك على هدى من ربهم وأولئك
المفلحون إن الذين كفروا سواء عليهم ءأنذرتهم
أم لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله على قلوبهم
سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة ولهم عذاب
ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآ
وما هم بمؤمنين يخادعون الله والذين آمنوا وما
عون إلا أنفسهم وما يشعرون في قلوبهم
فزادهم الله مرضا ولهم عذاب أليم
وإذا قيل لهم لا تفسدوا في الأرض قالوا إنما
مصلحون ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا يشعر
وإذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن
ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون وإذا لقوا الذين
آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معك
مستهزئون الله يستهزئ بهم ويمدهم في طغ
يعمهون أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهـ
فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين مثلهم كمث
استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله ذهب الله

ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه
من حيث لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو
حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله
لكل شيء قدرا الاية في فضلها

رب جد فاني غفار لمن امن قلت وكفى فيه

فيما كانوا فيه يعملون العامل بعبوده وثمرته
يحكم بين عباده وهم يعلمون بها
سئل اصبغ بن نباته عليا عن علة دفن
بنت رسول الله صلعم ليلا فقال كانت هي
ساخطة عن قوم وكرهت حضورهم على
جنازتها وحرام على من يتولاهم ان يصلي على ولد